

رساله

اثبات مظاهر مقدسه الهیه

که حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان
ایران شید الله ارکانه تنظیم گردیده و پس از
تصویب لجنه مجلله ملی نشریات امری منتشر
شده است .

لجنه ملی نشریات امری

طهران - ایران

سنه ۱۳۰۴ ابدیع

فهرس " رساله " اثبات مظلایمقد سه الهیه "

مشمول بر سه فصل فصل اول مشمول بر سه مطلب است از

اینقرار:

مطلب اول - چون عرفان ذات غیب ممتنع و محال است عرفان

مظلایمقد سه الهیه عین عرفان الله است .

مطلب دوم مظلایمقد سه الهیه از حیث حقیقت واحدند و از

جنبه جسمانی متحدند و متفاوت

مطلب سوم - مظلایم الهیه بمنزله شمس هستند

فصل دوم - مشمول بر سه مطلب از اینقرار

مطلب اول - مظلایمقد سه بیان اسمانی هستند

مطلب دوم - در اثبات حضرت ابراهیم

مطلب سوم - حضرت موسی

مطلب چهارم - حضرت زردشت

مطلب پنجم - بودا و کنفوسیوس

مطلب ششم - حضرت مسیح

مطلب هفتم - حضرت رسول

مطلب هشتم - حضرت یاب

مطلب نهم - حضرت بهاء الله

فصل سوم - اثبات مظلایمقد سه از کتب مقدسه مشمول بر

سه مطلب از اینقرار:

مطلب اول — اثبات حضرت مسیح از تورات
 مطلب دوم — اثبات حضرت رسول از تورات و انجیل
 مطلب سوم — اثبات حضرت باب و جمال مبارک از تورات و انجیل
 و قرآن

خاتمه — یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء در رساله
 حقانیت مظاهر مقدسه الهیه که در رمله اسکندریه در هتول
 ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردید .
 پایان رساله

چون قارئین محترم بمنند رجات این رساله بنحو جمال اطلاع
 یافتند در این مقام بشرح و تفصیل مطالب مذکوره پرداخته و —
 نظرات را با انصاف را بمسائل مهمه مند رجحه در این رساله معطوف
 میدارد * خوانندگان گرامی برای اطلاع از سایر تحالیم
 مبارکه حضرت بهاء الله و شرح و بسط هر يك بسایر رساللی
 که برای آنها تنظیم گردیده مراجعه فرمایند زیرا برای هر يك
 از تحالیم مبارکه در رساله جداگانه از نصوص مقدسه و بیانات
 مبارکه مطالبی استخراج و تنظیم شده است

طهران ۱۰۴ — بدیع

اشراق خاوری

فصل اول - مطلب اول در بیان اینکه چون عرفان ذات
غیب ممتنع و محالست عرفان مثلاً هر مقدسه الهیه عین عرفان الله
است حضرت بهاء الله میفرمایند قوله العزیز (۱)

” حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزله از ادراک مدركات ملوک عز
بی مثالیرا سزااست که لم یزل مقدس از ذکر و ن خود بوده و لایزال
متعالی از وصف ماسوی خواهد بود . احدی بسماوات ذکرش کما
هوینبغی ارتقا جست . و نفسی بمعارج و صفش علی ما هوعلیه
عروج ننموده و از هر شانی از شئون تعزاحدیتش تجلیات قدس
لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عز قد رتش انوار
لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت
او که جمیع آنچه در اسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی ان معدوم
صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع
آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه
آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه دروادی
طلب سرکردان و مظاهر صفات در طور تقدیس رب ارنی برلسان
موجی از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عز هستی مزین
نموده و نفعه از انفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت
عز قدسی مکرم داشته و بر شحه مدافع از مقام بحر مشیت سلطان

احد یتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض بعرضه وجود
 آورد لم یزل بدایع جود شر تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات
 فیض فضلش را وقوف ندیده از اول لا اول خلق فرموده والی آخر
 لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار
 از تجلیات ظهورات قطره های بدیخ خود خلق را جدید فرموده تا
 جمیع آنچه در مساوات وارضینند چه از آیات عز آفاقیه و چه از
 ظهورات قدس انفسیه از یاد رحمت خمخانه عز احدیتش محروم
 نمایند و از رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مایوس نگردند چه
 قد محیط است بدایع فضل بی منتها یش که جمیع آفرینش را احاطه
 نمود و بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از
 ظهورات عز احدیت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلول است
 بر انوار شمس وحدت او و بثنائی صنع خود را جامع و کامل خلقت
 فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست
 ترین خلق او را علی ما هو العالی نمایند جمیع خود را ناقص و عاجز مشاهده
 نمایند تا چه رسد بمعرفت ان افتاب عز حقیقت و ان ذات غیب
 لا یدرک عرفان عرفاء و باوغ بلاغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او
 راجع بود و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن
 ترانی منصف صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء
 کلمه لن تصرفنی مضطرب لم یزل بطلوت قدیس و تنزیه در مکن

ذات مقدس خود بوده و لایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن گینونت
 خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جزیر منزل حیرت
 نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جزیرادی عجز و حسرت
 قدم نگذارند چه قدر متحیر است این ذره لاشی از تعمق
 در غمرات لجه قدر عرفان تو و چه مقدار اجزا ست از تفکر در قدرت
 مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصره رائی بصر خود را نبیند
 چگونه تورابیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات
 تجلی در خود نشد چگونه توراعارف شود اگر گویم معرونی تو مقدس
 از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معرونی تو مشهود تر ازانی که
 مستور و غیر معرونی مانی اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقایست
 بوجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود
 از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتم
 اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدر ست از عرفان غیر مقدس
 بوده و بساط جلال انست از ادراک ماسوی منزله خواهد بود
 بکینونت خود معرونی و بذاتیت خود موصوف و چه قدر از هیاکل
 عز احدیه که در پیداء هجر و فراق جان باختند و چه مقدار
 از ارواح قدر صمدیه که در صحرای شهود مبهور گشته اند
 بساعشاق با کمال طلب و اشتیاق از سعله ملتبهه نارفراق محترق
 شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده اند

نه ناله وحنین عاشقین بساحت قدس رسد و نه صیحه وند به
 قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید و چون ابواب عرفان و
 وصول بان ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در
 هر عهد و عصر افتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء
 مستشرق فرموده و انجمال عز احدیه را از مابین بریه خود منتخب
 نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرموده لاجل رسالت تاهدایت
 فرماید تمام موجودات را بسلسال کوشی زوال و تسنیم قدس بی مثال
 تا جمیع ذرات اشیاء از گرد و رات غفلت و هوای پاک و مقدس شده
 بجبروت عزلقاء که مقام قدس یقاست درآیند اوست مرات اولیه
 و طراز قدیمه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان
 احدیه و جمیع خلق خود را با طاعت او که عین اطاعة الله است
 مامور فرموده موجات ابهر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات
 یمایم صغیه از امرش با هر عرفان موجودات و وصف ممکنات از
 اول لا اول الی آخر لا اخر راجع باین مقام بوده و واحدی را از این مقام
 بلند اعلی که مقام عرفان و لقاء آن شمس احدیت و افتاب حقیقت
 است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بخیب لایذ رک با لبدیه
 محال و متمنع بوده پس موجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور
 سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس
 صمدانی من غیرا شاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح

احدیه را بحجتی ظاهراً فرموده که دون انکینونات مشرقه^۱ مرسله
 از ایتیان بمثل آن عاجز و قاصر بود و اند تا احدی را مجال اعراض و
 اعتراض نماند چه که من دون حجت واضح و برهان لائحہ حجت
 الہی و برهان عز و مدانی برہیا کل انسانی تمام نبود و نخواهد بود
 و لکن تخصیص آن حجت بایات منزله و یا اشارات ظاہرہ و یاد و ن
 آن منوط و مشروط بآراء آن سلطان مشیت بود و خواهد بود
 بود و منوط و محقق بآراء دون او نبود و حال ای دالایان هوای
 قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود
 و ملیک مشہود مسالت نمود و کہ شاید از طماطم یمایم جود و فہم
 خود تشنگان را از سلسبیل بیژ و ال و تسنیم بی مثال خود محروم نفرماید
 چه کہ جمیع مقامات ما لانہایہ عرفان و منتهی ثمرہ وجود انسان
 وصول و بلوغ باین رتبہ بلند اعلی و مقام ارجمند ابہی بود و جهدی
 باید تا از لا و مظاہران کہ الیوم عالم را احاطہ نمود و فارغ شد و
 باصل شجرہ مرتفعہ مبارکہ الا فائز شوید کہ اینست تمام رستکاری
 و اصل آن و حقیقت فوز و مبدء و منتهای آن و دیگرانکہ باید ان افتاب
 وحدت و سلطان حقیقت را از ظہورات ہوارق انوار مستشرقہ ازان
 کینونت احدیہ بشناسند و عارف شوند چه کہ آن ذات اولیہ بنفس
 خود قائم و مصروف بود بوحجت او ہم از نفس او ظاہر و لائح خواهد
 بود و لیل بر ظہور شمس همان انوار شمس است کہ از نفس خود

شمس لائح و مشرق و مضی است و همچنین کل عباد بنقسه مامور
بمعرفان آن شمس احدیه بوده اند دیگر در این مقام رد و اعراض
و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد
بود

باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات
ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی تلفزی مثلاً ملاحظه
در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را
ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدونی او از لباس و قمیص
داشته باشی هران و بیومیکه قمیص تجدید شود از عرفان او —
محتجب و ممنوع ماننی پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات
آفاقیه و ظهورات اسمائیه برداشته و باصل ظهورناظر باشید
که مباداد رحین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال
و افعال شما عاقل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر
بان نباشید و نعوذ بالله عن ذلک فلتراقبن یا ملا البیان
لترنوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لان دونه
لن یغنیکم ولو یكون کل من فی السموات و الارض و هذا خیر النصیح
منی علیکم ان انتم تقبلون باری بصر سر و شهادت را از توجه ما
سوی الله پاک و مقدس نمود تا بجمال او در هر ظهورناظر شوید
و بقاء او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و این است قول

حقیقه سبقت نکرته اورا قولی و از عقب د ر نیاید اورا باطلی لم یزل
 د رمشکاة کلمات چون سراج منیر ربانی روشن و مضمئی بود ه و خواهد
 بود چه نیکوست حال نفسیکه بنفس خود بانوار این ضیاء قدس -
 صمدانی منیر کرد د فہنثا للعارفین •

و نیز میفرماید قوله العزیز (مجموعه بزرگ صفحه ۳۴۰-۲۴۲)
 ” چون ما بین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن بہیچوجہ
 را بطہ و مناسبت و موافقت و مشابہت نبود ه و نیست لہذا د ر ہر عہد
 و عصر کینونت ساز جی را د ر عالم ملک و ملکوت ظاہر فرماید و این
 لطیفہ ربانی و د قیقہ صمدانی را از د عنصر خلق فرماید عنصر ترا بی
 ظاہری و عنصر غیبی الہی و د مقام د را و خلق فرماید یک مقام
 حقیقت کہ مقام لا یخلق الا عن اللہ رہہ است کہ د ر حدیث -
 میفرماید ” لی مع اللہ حالات انا ہو ہوانا انا و ہو ”

و همچنین ” قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب ” و همچنین
 میفرماید ” لا فرق بینک و بینہم الا انہم عبادک ” و مقام دیگر
 مقام بشریت است کہ میفرماید ” ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان
 ربی هل کنت الا بشرا رسولا ” و این کینونات مجر د ہ و حقایق
 منیرہ و سایطہ فیض کلیہ اند و بہدایت کبری و ربوبیت عظمی
 مبعوث شوند کہ تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالہامات
 غیبیہ و فیوضات لاریبیہ و نسائم قدسیہ از کد و رات عوالم ملکیمہ ساز ج
 و منیر گردانند و ائمہ مقررین را از زنگار حد و د پاک و منزہ فرمایند

تاود یعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب
 سترو پرد ه خفا چون اشراق افتاب نورانی از جبر الهی سر برارد
 و علم ظهیر بر اتلال قلوب و افئده بر افرازد و از این کلمات و -
 اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید
 کینونت و حقیقتی ظاهر کرد که واسطه فیض کلیه منظرها سم
 الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب
 حقیقت تربیت گردند تا باین مقام و رتبه که در حقایق ایشان
 مستودع است مشرف و فایز شوند اینست که در جمیع اعمه
 و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت ربانی و قدرت صمدانی در میان
 ناس ظاهر گشته و عقل سلیم در گزرا غشی نشود که نظر به بعضی
 کلمات که معانی انرا ادراک ننموده این باب هدایت رامسدود
 انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید
 زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت
 منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت
 و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا م یزل ابواب
 رحمت حق بوجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت
 و مکرمت از غمام حقیقت براراضی قابلیات و حقایق و اعیان مترام
 و مفیض خواهد بود اینست سنت خدا من الازل الی الابد .
 حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱)

” حقیقت الوهیت وکنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحسب
یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرا است جمیع اوصاف اعلیٰ درجه وجود
در آن مقام اوهاست غیب منیع لایدرک و ذات بحت لایوصف
زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البته محیط
اعظم از محاط لهذا محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن -
نماید عقول هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت
ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حق
زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و -
ادراکات را راهی بان مقام نه السبیل مسدود و الطلب مردود و این
واضح است که مدراکات انسانیّه فرع وجود انسانست و انسان
آیت رحمانست چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت کند یعنی -
ادراکات که فرع وجود انسانست بحضرت یزدان پی نبرد لهذا
آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستورا ز عقول جمیع
بشر است و صعود بان مقام متمنّع و محال ملاحظه مینمائیم که همرا
دونی عاجز از ادراک حقیقت مافوقست مثلاً حجر و مد روشبیر آنچه
صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصور قوه باصره و قوه
سامعه و سایر حواس نکنند و حال آنکه کل مخلوقند پس انسان
مخلوق چگونه پی به حقیقت ذات پاک خالق بر در آن مقام نه
ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی ذره

خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه
 انتساب عجزت العقول عن ادركه وحارت النفوس فی بیانسه
 لاتدركه الابصار و هوید رك الابصار و هو اللطیف الخیر لهذا
 در این مقام هر ذکری بیانی قاصد و هر تعریف و توصیفی غیر لایق
 و هر تصویری ساقط و هر تعمقی باطل ولی ان جوهر الجواهر و حقیقه
 الحقائق و سراسر ارتجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم
 وجود است و مبالغه ان اشراق و مجالی ان تجلی و مظاهر ان
 ظهور و مبالغه مقدسه و حقایق کلیه و کینونات رحمانیه اند که آنان
 مرایای حقیقی ذات مقدس الهیه اند و جمیع کمالات و فیوضات
 و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر حقند سیه ظاهریا هراست
 مانند آفتاب که در مراتب صافیه لطیفه به جمیع کمالات و فیوضات
 ساطع گردد و اگر گفته شود که مرایا مظاهر افتابند و مبالغه نیر
 اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علوت قدیس تنزل نموده
 و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه ان حقیقت نامحدود در این
 مکان مشهود محدود گردد و استخفرا لله عن ذلك این اعتقاد
 ظاهره مجسمه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات
 ذکر نمائیم کل راجع باین مظاهر الهیه است اما بحقیقت ذات
 الوهیت کسی پی نبرد تا اشاره نماید یا بیانی کند و یا محامدر
 نعوتی ذکر نماید پس حقیقت انسانی چه داند و یا بدو —

ادراك كند از اسماء و صفات و کمالات راجع باین مظهر مرقده سه
 است و راهی بجائی دیگرند ارد السبیل مقطوع و الطلب مردود .
 مطلب دوم — در بیان اینکه مظهر مرقده سه الهیه از حیث
 حقیقت واحدند و از جنبهء جسمانی متعددند و متفاوت
 حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان میفرماید
 ” حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امریدیع
 ظاهر میشوند چون این اطیاء عرش باقی از اسماء مشیت الهی
 نازل میگردد و جمیع برامبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یکنفس
 و یکذات را دارند چه جمیع از کائنات محبت الهی مشروبند و از اثمار
 شجره توحید مرزوق و این مظهر حرق را در مقام مقرر است یکی مقام
 صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم
 موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرمایند ” لانفـرق
 بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت —
 میفرمایند و بکوتر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع
 نبوت نائز و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید
 اما النبیون نانا و همچنین میفرماید منم آدم اول ونوح وموسی و —
 عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این —
 بیانات که مشعر بر توحید انمواع تجرید است از مجاری بیانات
 ازلیه و مخازن لئالی علمیه ظاهر شد و در کتب مذکور گشته و این
 طلعات مواقع حکم و ملاح امرند و امر مرقده سه از حجابات کثرت و

عوارضات تعدد است اینست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون امر واحد شد البته مثلا امر امرهم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمد و اخرنا محمد و وسطنا محمد باری معلوم و محقق انجناب بود که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قیامین مختلفه ظاهرا میشوند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و پر یک بساط جالس و پر یک کلام ناطق و پر یک امر امرای نیست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محمد و معدود پس اگر یکی از این مثلا هر قدر سیاه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است ... انتهای و نیز حضرت بهاء الله (جمال مبارک) در

کتاب بدیع میفرمایند

مثلا امر واحدیه از جهت متحد و از جهت بیظهورات مختلفه ظاهرا از آن جهت که کل از مشرق امر مشرق و من عند الله تکلم نموده اند و کل به تبلیغ ناس ما مورکشته اند کل واحد بود اینست که میفرماید لا تفرق بین احد منهم و در مقام دیگر که مقام شرایع و اسم وجهات ملکیه است هر کدام با اسمی و شریعتی و هیکل و هیئتی ظاهرا میشوند و اگر بدیده بصیرت ملاحظه نمائی بوالله اندی لاله الهی که کل را بحقیقت واحد مظهر و واحد و حرکت واحد و عمل واحد و عمل واحد و شریعت واحد و اسم واحد و رسم واحد میباشد و تمائی . انتهای

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

”در مظلای هر مقدسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت شاخصه
بمنایه زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة اگر مشکاة مئیدم گردد
مصباح مشتعل است و مظلای هر الهیه مرایای متعدده هستند زیرا
شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی در این مرایایک شمس است
معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از حقیقت موسویه است و البته
حقیقت مقدسه از یدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت
آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است پس چگونه میشود که با
وجود این فیوضات و کمالات استشعار نباشد در مظلای هر مقدسه ذکر
سه مقام کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت
کامله مثلاً شمس و حرارت و ضیائش و سائر نفوس نیز مقام جسد و
مقام نفس نا طعمه یعنی روح و عقل دارند پس در مقاماتی که ذکر
میشود من خوابیده بودم و مرور کرد نفحات الهی بر من و بیدار -
شدم مثل بیان حضرت مسیح است که میفرمایند جسد محزونست
و روح مستبشر یا آنکه در مشقتم یا در راحتتم یا در رحمت اینها همه
راجع بمقام جسد است و دخی بان حقیقت مشخصه ندارد و دخی
بان مظهریت حقیقت رحمانیه ندارد مثلاً ملاحظه میکنید که در -
جسد انسان هزار انقلابات حادث میشود و لکن روح ابد از آن
خبر ندارد و ممکن در جسد انسان بعضی از اعضا بکلی مختل میشود

لکن جوهر عقل باقی و برقرار صد هزاراقت بلباس وارد میشود لکن
بر لابس هیچ خدای نیست اینکه بیان میفرمایند جمال مبارک
که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد این
راجع به جسد است در عالم حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست
ماضی و مضارع و حال همه یکیست مثلاً مسیح میفرماید کان نفس
البداء الکلمة یعنی بود و هست و خواهد بود چرا که در عالم حق
زمان نیست زمان حکم بر خلق ندارد بحق حکم ندارد مثلاً در
صلوة میفرماید نام تو مقدس باد مقصد اینست که نام تو مقدس بوده
و هست و خواهد بود مثلاً صبح و ظهر و عصر بالنسبه بزمین است
اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست •
مطلب سوم - در بیان اینکه مظلالمقدسه الهیه بمنزله شمس
هستند •

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)
” مثل شمس حقیقت مثل آفتابست شمس خارجاً مشارق و مطالع
متعدد است روزی ازین سرطان طلوع نماید و وقتی ازین
میزان زمانی ازین دلو اشراق کند و کمی ازین حمل پرتو
امشاند اما شمس و شمس واحد است و حقیقت واحد است و ارباب
دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت
طالب حقیقتند نه مظلالمقدسه و لهذا آفتاب از هرین و مشرقی

طلوع نماید ساجد گردند و حقیقت از هر نفس مقدسی ظاهر شود
طالب شوند این نفوس همیشه بحقیقت پی برند و از آفتاب جهان
الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و طالب انوار دائما توجه بشمس
دارد خواه در برج حمل بدرخشد خواه در برج سرطان بیاض
بخشد خواه در برج جوزا بتابد اما جاهلان نادان عاشق بروجند
و واله و حیران مشارق نه آفتاب و وقتی که در برج سرطان بود توجه
داشتند بعد از آفتاب ببرج میزان انتقال کرد چون عاشق برج
بودند متوجه و متمسک باین شدند و محتجب از آفتاب چه گه
آفتاب انتقال کرد مثلا یک وقتی شمس حقیقت از برج ابراهیمی پرتوی
انداخت بعد در برج موسوی شفق زد و افق روشن نمود بعد از برج
مسیحی در نهایت قوت و حرارت و اشراق طلوع کرد آنان که طالب
حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند اما —
آنهائی که متمسک با ابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و
حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهائی که متمسک
بموسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت
نورانیت جلوه رانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک .

فصل دوم — مشتمل بر ۹ مطلب است از این قرار :

مطلب اول در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه مریبان حقیقی و
کامل هستند حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱)

(۱) مواضع

چون ما نظر بر وجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمریی هستند اگر زمینی مریی نداشته باشد جنکلی میشود کیا به بیمود میرود اما اگر دهنانی پیدا شود وزرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذری الارواح مهیا گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهنانست اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مریی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمرمانند بی فائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد و اینها دلایل عقلیه است الیوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است و همچنین در حیوانات ملاحظه نمائید که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد زیرا اکثر حیوانات اینها نوع خود را نخورند اما انسان در سود آن در واسطه افریقا اینها نوع خویش را بدرد و بخورد پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انسان میاورد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر میکند تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید تربیت است

که این اکتشافات و مشروعات جدید را مینماید و اگر مری نبود
 بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مد نیت و انسانیت فراهم نمیشد
 اگر انسان را در ریابانی بگذاری که ابناء نوع خویش را نبیند
 شبهه نیست که حیوان محض کرد پس معلوم شد که مری لازم است
 لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و تربیت
 روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشوونمای این جسم است و آن
 تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان
 با انسان در آن مشترکند و اما تربیت انسانی عبارت از مد نیست
 است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت
 و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسمیه که مدار امتیاز
 انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن
 اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست زیرا که این
 مقام انسان مرکز سنوحت رحمانیه کرد و مظهر " لنعملن انسانا
 علی صورتنا و مثالننا " شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال مایه
 مری میخواستیم که هم مری جسمانی و هم مری انسانی و هم مری
 روحانی کرد که حکم اول و جمیع مراتب را نماید باشد و اگر کسی
 بگوید که من در کمال عقل و ادراکم و محتاج بان مری نیستم او منکر
 بدیهیات است مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم
 بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل

آنست که کوری گوید که من محتاج به چشم نیستم چونکه بسیار
 کوران هستند که گذران میکنند پس واضح و مشهود است
 که انسان محتاج به ربیست این مری بی شک و شبهه باید در
 جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر مثل سائر
 بشر باشد مری نمیشود علی الخصوص که باید هم مری جسمانی
 باشد و هم مری انسانی و هم مری روحانی یعنی نظم و تمشیت
 امور جسمانی دهد و هیات اجتماعیه تشکیل کند تا تعاضد و
 تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیه در جمیع شئون
 منتظم و مرتب شود و همچنین تاسیس تربیت انسانی کند یعنی باید
 عقول و نگار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و
 توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات
 موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات
 از دیار یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود و
 همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک پی بعالم ماوراء
 الطبیعه برد و استفاضه از انفحات مقدسه روح القدس نماید و
 بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مثلاً مرئوسات رحمانیه
 گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مراتب حقیقت انسان
 جلوه کند و آیه مبارکه لنعملن انسانا علی صورتنا و مثلاً لنا تحقیق
 یابد و این معلوم است که قوه بشریه از عهد چنین امر عظیم

بر نیاید و بنتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تا سیمس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس بایسد قوه معنویه ربانیه تایید کند تا بتواند از عهد ه این کار براید يك ذات مقدس عالم انسانیرازند ه کند و هیات کره ارض را تغییر دد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را رازند ه نماید و تا سیمس حیات جد یدد کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دد و ملل و امم را در ظل رایت واحد ه آرد خلق را از عالم نقایص و رذائل نجات دد و — بکمالات فطریه و اگتسابیه تشویق و تحریص نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهد ه این کار براید باید بانصاف — ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکنند يك نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله مثلا حضرت مسیح فرد او حید اعلم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه جمیع دول قاهره با جمیع جنود د راین کار عاجز دد ملاحظه کن که چقدر رازدول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیز و سایرین کل د زیر يك خیمه د رامدند مقصد اینست که ظهور حضرت مسیح سبب الفت فیما بین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از ان اقوام مختلفه که مومن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمودند که جان و مالشان را

فدای یکدیگر کردند تا در زمان قسطنطین که او سبب اعلای امر
 حضرت مسیح شد و بعد بسبب غرضهای مختلفه بعد از مدتی باز
 اختلاف در میان افتاد مقصود این است که حضرت مسیح این امر
 را جمع کردند اما بعد از مدتی مدید دول سبب شدند که پس از
 اختلاف حاصل شد اصل مقصود این است که حضرت مسیح با موری
 موافق شد که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه
 را متحد کرد و عادات قدیمه را تغییر داد ملاحظه کنید میان رومان
 و یونان و سریان و مصریان و فنیکیان و اسرائیلیان و سایر ملل اروپ
 چقدر اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زایل کرد و مسیح
 سبب حب میان جمیع این قبائل شد هر چند بعد از مدتی مدید
 دول این اتحاد را بهم زدند لکن مسیح کار خود را کرد مقصد
 آنکه مری کلی باید که مری جسمانی و مری انسانی و مری روحانی
 باشد و ما فوق عالم طبیعت دارند قوتی دیگر کرد تا حاضر مقام
 معلم الهی شود و اگر چنین قوتی قدسیه بکار نبرد تربیت نتواند
 زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کمال تواند مثلاً اگر خود نادان
 باشد چگونه دیگران را راهنما نماید و اگر خود ظالم باشد چگونه
 دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوتی باشد چگونه دیگران را الهی
 نماید حال باید با نصاب ببینیم این مظاهر الهی که آمدند
 حائز جمیع این صفات بودند یا نه اگر این صفات را نداشتند و

حائز این کمالات نبودند مری حقیقی نبودند پس باید بدلائل عقلیه بجهت عقلانیت حضرت موسی و نبوت حضرت مسیح و سایر مناد الهی را اثبات نمائیم و این دلائل و براهین که ذکر میکنیم دلائل معقوله است نه منقوله بدلائل عقلیه ثابت شد که مری در عالم در نهایت لزوم است و آن تربیت باید بقوه قدسیه حاصل گردد و شبهه نیست که آن قوه قدسیه وحی است و یابین قوه که ما فوق قوه بشریه است تربیت خلق لازمست .

مطلب دوم - در اثبات نبوت حضرت ابراهیم .

حضرت بهاء الله میفرماید (۱) قوله العزيز " . . . وبعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذینهم انقطعوا بکلمهم الى الله و عرجوا بجناح الایقان الى مقام جعله الله عن الادراك مرفوعا و تفصیل انحضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد و بعد از حکایت نار ان سراج الهی را از بلند اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است . . . "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند (۲)

حضرت ابراهیم

دارنده این قوه و موید این قوه از جمله حضرت ابراهیم بود و
 برهان براین آنکه حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک
 خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت
 و دولت خویش حتی خاندان خود کرد جمیع الهه ایشان را رد
 نمود فرد او حیدر مقاومت یک قوم قوی فرمود و این مخالفت و مقاومت
 سهل و آسان نه مثل اینست که کسی الیوم نزد ملل مسیحیه که
 متمسک بتورات و انجیل هستند حضرت مسیح را رد کند و یا در
 دایره پاکی حضرت مسیح را استغفرالله دشنام گوید و —
 مقاومت جمیع ملت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید و انسان
 یک اله نداشته باشد بلکه بالهه متعدد معتقد بودند و رحق
 آنان معجزات نقل مینمودند لهذا اکل بر حضرت ابراهیم قیام
 کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی در و نفر
 دیگر هم از ضعف بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت
 تعرض اعدا از وطن خارج شدند و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج
 بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند حضرت ابراهیم
 باین صفحات که ارض مقدس است آمدند مقصد این است این
 هجرت را اعدای حضرت اساس اعدام و اضمحلال شمارند و فی
 الحقیقه اگر شخص از وطن مالوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر

جهت مظلوم گردد و لویا د شاه باشد محو شود ولی حضرت ابراهیم
 قدم ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود و خدا این غربت
 را عزت ابدیه کرد تا تاسیس وحدانیت نمود زیرا جمیع بشر عبد
 او ثان بودند این هجرت سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی
 نمود این هجرت سبب شد که ارض مقدس بسلاله ابراهیم
 داده شد این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منتشر گشت
 این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم یعقوبی پیدا شد و
 یوسفی اشکار گشت که عزیز مصر شد این هجرت سبب شد که از
 سلاله ابراهیم مثل حضرت موسائی ظاهر گشت این هجرت
 سبب شد که مثل حضرت مسیحی از سلاله ابراهیم ظاهر گشت
 این هجرت سبب شد که هاجری پیدا شد و از او اسماعیلی تولد
 یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد این هجرت سبب
 شد که از سلاله اش حضرت اعلی ظاهر شد این هجرت سبب
 شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین
 تا ابد الابد میروند این هجرت سبب شد که جمیع اروپا و ظل
 اله اسرائیل درآمدند و اکثر سیانیزد را این سایه وارد شد بپین
 چه قدر تیمست که شخص مهاجری همچنین خاندانی تاسیس
 کرد و همچنین ملتی تاسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج فرمود
 حال کسی میتواند بگوید اینها همه تعالیمی است ؟ پس انصاف

باید داد این شخص مری بود یا نبود و قدری دقت باید نمود که
 هجرت ابراهیمی از ارمه حلب بسوریه بود و نتایجش این گشت
 آیا هجرت جمال مبارک از طهران ببغداد و از آنجا باسلامبول
 و از آنجا برومیلی و از آنجا بارض مقدس چه نتایجی خواهد —
 داشت پس بین که حضرت ابراهیم چه مری ماهری بود تا است
 مطلب سوم — حضرت موسی علیه السلام
 حضرت بهاء الله میفرمایند (۱) فوله تعالی
 ”... نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعضای امروییضای معرفت
 از نار ان محبت الهیه با شعبان قدرت و شوکت صمدانیه از —
 سینای نور بحر صه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملك را بملکوت
 بقا و اثمار شجره و فادعوت نمود و شنیده شد که برعون و ملا او چیه
 اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار و ظنونات از انفس مشرکه
 بران شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که برعون و ملا او همست
 کما شتند که ان نار سدره ۴ ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض انفسره
 و مخمود نمایند و قاتل از اینکه نار حکمت الهیه از اب عنصری
 انفسره نشود و سراج قدرت ربانیه از یادهای مخالف خاموشی
 نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باید علت حفظ
 لوانتم بالبحر العذید تنظرون و فی رضی الله تسلكون و چه بیانی

(۱) ایقان مبارک (ص ۹-۱۰)

خوش نرمود مومن آل نرعون چنانچه حکایت اورا رب الغزہ برای
 حبیب خود میفرماید وقال رجل مومن من آل نرعون یکتم ایمانه
 اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ وقد جاءکم بالبینات من ربکم وان
 یک کاذبا فعلیه کذبہ وان یک صادقا ینصبکم بعض الذی ینصدکم
 ان اللہ لایہدی من ہومسرف کذاب وبالآخرہ امر بجائی
 کشید کہ ہمین مومن را بنہایت عذاب شہید نمودند الالعنة
 اللہ علی القوم الظالمین •

حضرت عبدالبہاء میفرماید قولہ الاحلی () (مفاوضات)
 اما حضرت موسی مدت مدیدہ در صحرای چوپانی میکرد • و بظاہر
 شخصی بود کہ در بخاندان ظلم پروردہ شدہ بود و بین ناس
 مشہور بقتل کشتہ و چوپان شدہ و در نزد دولت و ملت نرعون -
 بینہایت مبغوض و مغضوب کشتہ و همچنین شخصی یک ملت
 عظیمہ را از قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود و از مصر برون آورد
 و بارش مئد سہ رساند و آن ملت در نہایت ذلت بود و بنہایت
 عزت رسیدند و اسیر بودند آزاد گشتند جاہلترین اقوام بودند
 عالمترین اقوام شدند و از تاسیساتش بد رجہ رسیدند کہ بین جمیع
 ملل معتخر شدند و صیتشان بافاق رسید کار بجائی کشید کہ
 ام مجاورہ اگر میخواستند کسی را ستایش کنند میگفتند یقینا
 این اسرائیلی است تاسیس شریعت و قانونی کرد کہ ملت
 اسرائیل را احیا نمود و بنہایت در رجہ مد نیت در آن عصر

رسیدند و تاراج بگذاشتند و رسید که حکمای یونان میامدند و از فضیلتی
اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند مثل سقراط که بسوریه آمد
و تعلیم وحدانیت و بقای ارواح را بعد از ممات از بنی اسرائیل
گرفت و یونان مراجعت نمود و تاسیس این تعلیم را کرد بعد
اهالی یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در مجلس
حاکم حاضر کردند و سمش دادند حال شخصی که زبانش
کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت
بقتل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری شد و چوپانی نمود
چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تاسیس برماید که
اعظم فیلسوف عالم بهزار یک آن موثق نشود این بدیهه
است که خارق العاده است انسانیکه در زبانش لکنت باشد
البته يك صحبت عادی نتواند تاچه رسد که چنین تا^{سی}سی
کند این شخص را اگر قوه الهیه تایید نمینمود ابد چنین
موقفیت بر این امر عظیم حاصل نمیکرد اینها دلائلی نیست
که کسی بتواند انکار کند حکمای مادی فلاسفه یونان عنای
رومان که شهیر افاق شدند با وجود این هر یکی در رنی از
نون ما هر بودند مثلاً جالینوس و بقراط در معالجات ارسطو
در نظریات و دلائل منطقیه افلاطون در اخلاق و الهیات
معروف بمهارت شدند چه طور میشود که شخص چوپانی تاسیس

جميع این شئون نماید شبهه نیست که این شخص موبد بقوه —
 خارق العاده بود و ملاحظه نمائید که اسباب امتحان وافتتان
 از برای خلق فراهم میاید حضرت موسی در مقام دفع ظلم یسک
 مشتی بان شخص قبلی زد میانه مردم بقتل شهرت یافت
 علی الخصوص مقتول ازملت حاکمه بود و فرار نمود بعد نبوت —
 مبعوث شد با وجود این بدنامی چگونه بقوتی خارق العاده
 موفق برتاسیسات عظیمه ومشروعات جسمیه گشت .

مطلب چهارم — حضرت زردشت

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

از جمله مزالهمقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت
 مثل آفتاب واضح وروشن است برهانش ساطع است ودلیلش
 لایح وحجتش قاطع حضرت زردشت وقتی ظاهرشد که ایران ویران
 بود واهل ایران در نهایت خذلان مدتی محاربات دائمی در
 میان ایران وترکستان بود درایام لهراسب جزئی آرامی یافت
 زیرا لهراسب بنده حق بود وتحری حقیقت مینمود بعد گشتاسب
 برسریرسلطنت نشست باری ایران را ظلمات دل وهوان احاطه
 کرده بود درچنین وقتی حضرت زردشت ظاهرشد ایران راروشن
 کرد واهالی ایران را بیدار وهوشیارنمود بعد ازان که قوای ایران
 به تحلیل رفته بود وازهرجهت تدنی حاصل شده ایرانیان کمراه

(۱) خطابات مبارک ص ۱۲۶ — ۱۲۷

و ظلمت نادانی مستولی د و باره بتعالیم حضرت زرد شت جانی تازه گرفت و رویترقی گذاشت تعالیم حضرت زرد شت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زرد شت واضح است که الهی است اگر حضرت زرد شت ظالم نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زرد شت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فیوضات ربانیه بکلی محجوب ولی ان گوکب نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل نمود و ایرانیان را بتربیت الهی تربیت کرد باری نبوت حضرت زرد شت مثل آفتاب واضح و آشکار است عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زرد شت را انکار میکنند باری چون حضرت زرد شت د رقران صریحاً مذکور نیست لهذا اهل قران انکار او کردند و اعتراض بر او داشتند و حال آنکه د رقران بعضی انبیاء با اسم مذکورند و اکثری از انبیاء بصفت مذکور جمیع انبیاء که د رقران اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است ماعدای آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکور و خصوص حضرت زرد شت میفرماید پیغمبری که د رسوا حل رود ارس بمحوث — شد باین عنوان حضرت زرد شت را به پیغمبر صاحب الرس د رقران ذکر میفرماید حضرات مفسرین چون نفهمیدند رس را

بمعنی چاه تفسیر کردند و چون حضرت شعیب در میان بودند
واهل مدیان ایشان از چاه بودند لکن اکیان کردند پیغمبری که در
رس مبعوث شد حضرت شعیب بود و بعضی از مفسرین ذکر
کرده اند که مقصود از رسارس است پیغمبرهای متعدد در آنجا
مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفتند خلاصه
کلام این است که حضرت زردشت ^لنوران بعنوان پیغمبر سوا حیل
رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است تایوم ظهور
جمال مبارک بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارک
اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که حضرت
زردشت یکی از مژله هرمقدسه الهیه بود چون ابربارد ونسیم بوزد
و آفتاب بتابد آنچه در کمون زمین است ظاهر و آشکار گردد بهمین
قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش برافساق
بتابید جمیع حقائق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت
زردشت بود فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند و بی
سرو سامان بودند الحمد لله جمال مبارک فارسیان را در اغوش
عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و از این مشقت
نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قضیه نیز
سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است جمال
مبارک جمع ام را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و کل را در لجوائی
فرمود و بجمیع مهربانی کرد لکن این امرش رحمت عالمیان است و

ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف
را برداشت بجای سیف محبت حقیقیه گذاشت نفرت و اجتناب
را محو فرمود الفت و اجتناب در میان عموم تاسیس فرمود الحمد لله
ما را از قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد محب
عالیان کرد و از بهائیان شمرده باید هر دم صد هزار
شکرانه نمائیم و به عبودیتش قیام کنیم این است نهایت آمال
و آرزوی ما ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده الان این جمیع
هریک از جائی و هر نعلی از اقلیمی و کشوری چه قدر ما بین ما
اختلاف بود چه قدر نزاع بود چه قدر اجتناب بود بصفت رحمانیت
بر ما تجلی کرد همه ما را جمع کرد الفت داد متعدد فرمود و بر سر
یک سفره در هم چو جائی بلاد غربتی جمع کرد و کل درنهاست
محبت و الفت و اتحاد و یگانگی بر سر این سفره جمیع و مقصدی
جز عبودیت آستان مبارک نداریم و مراد از محبت و الفت
نخواهیم قلوب بایکدی بیکر مرتبط است و جان ها کل بعنائیت
جمال مبارک مستبشر از این جمعیت واضح و مشهود است که بعد
چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه
متحاربه متنازعه الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت این
عنوان است دیگر معلوم است که متن و شرح این نامه چگونه
است این مجلس را بیا چه کتاب است لهذا معلوم است حقائق

و معانی این کتاب چگونه است امیدم چنان است که تماماً هر يك چون بموطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید ایتی ازایات الهیه با شید موهبتی از مواهب ربانی با شید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بوحدهات انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر با شید و معب جمیع من علی الارض آشنا و بیگانه ندانید یا رواغیا رنشمرد با جمیع بنهات محبت و مهربانی سلوک و حرکت نمائید این است نهات آمال و آرزوی مایقین است که معمول خواهند داشت .

مالت پنجم — حضرت بودا و کنوسیوس — در کتاب مستطاب اعلی حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی بوده نیز تا سیس دین جدید و کونیوش تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی بکلی اساس آنان برهم خورد و ملل بودیه و کونیوشیه ابداً بر معتقدات و عبادات مالمابق اصل باقی و برقرار نماندند موسس این دین شخص نیست بود تا سیس و وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد تا آنکه منتهی بعبادات صورتمائیل گردید مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح بکرات و مرات توصیه بوصایای عشره در تورات و اتباع ان فرمودند و تاکید تشبث بان کردند و از جمله وصایای عشره اینست که صورت و تمثالی را پرستش منما حال در کنائس بعضی از مسیحین صورتمائیل اکبر موجود پس واضح و

معلوم شد که دین الله در میان طوائف بر اساس اصلی باقی
 نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو نابود
 گردد لهذا ظهور جدید شود و این جدید تاسیس گردد زیرا اگر
 تغییر و تبدیل ننماید احتیاج بتجدید نشود این شجر در دایره
 در نهایت طراوت بود و پرشکوه و ثمری بود تا آنکه کهنه و قدیم
 گشت و بکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسید و گشت اینست که
 باغبان حقیقت بازار سنخ و صنف همان شجر نهال بیمه مالی
 غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظل
 مدد و گسترد و ثمر محمود دهد بهمچنین ادیان از تمام ی
 ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بکلی آن حقیقت دین الله از
 میان رود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بیجان
 گردد اینست که تجدید شود مقصود اینست که ملت کونیوس
 و بود و حال عبادت صورتها نایل نمایند بکلی از وحدانیت الهیه
 غافل گشته اند بلکه بالهه موهومه مانند اعتقاد قدما یونان
 معتقدند اما اساس چنین نبود بلکه اساس دیگر بود و روش
 دیگر مثلا ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش
 گردید و بدعتها بمیان آمد و مثلا حضرت مسیح منج از تعدی
 و انتقام نرمود بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نمود
 حال ملاحظه نمائید که در نفس طلایه مسیحیان چه جنگهای

خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و دیندگی و خونخواری حاصل و -
 بسیاری از عربهای سابق بفتوای پاپ واقع پس معلوم و واضح گردید
 که ادیان از مروریام بکلی تخییر و تبدیل یا بد پس تجدید کرد
 مطلب ششم - حضرت عیسی بن مریم مسیح علیه السلام
 حضرت بهاء الله د رایتان میفرمایند قوله تعالى

عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنفحات روح القدس
 بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است ای مردم غذای من
 از گیاه ارض است که بآن سد جوع مینمایم و قراش من سطح زمین
 است و سراج من در شبها روشنی ماه است و مرکب من پاهای
 من است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار
 غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این ذلت
 و نیز د رایتان مبارک میفرمایند قوله تعالى

د یکرانکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که
 آنحضرت اقرار نماید برای آنکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا
 حکم برگزینان حضرت نمایند و حد قتل پرا و جاری سازند تا آنکه آن
 خورشید سماء معانی را در مجلس قیلاطین و قیافا که اعظم علمای
 آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علمای آن محضر حضور بهم رساندند
 و جمع گیتی برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
 و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت
 سلکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعونی بر

خاست و آمد و مقابل آنحضرت وقسم داد آنحضرت را که ایاتو
 نکستی که منم مسیح الله ومنم ملک الملوك ومنم صاحب کتاب
 ومنم مخرب يوم سبت آنحضرت راس مبارك را بلند نمود و فرمودند
 اما ترى بان ابن الانسان قد جلس عن يمين القدرة والقوة
 یعنی ایا نمیبینی که پسر انسان جالس بر یمن قدرت و قسوت
 الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد
 آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نمود به بود
 کل من فی السموات والارض وادیگر چه ذکر نمایم که بعد از این
 قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با وسلوک نمودند با اخره
 چنان در رصد دیداء و قتل آنحضرت افتاد که در بلك چهارم
 قرار نمود

مطلب هفتم — حضرت رسول اکرم علیه الصلاة والسلام
 حضرت بهاء الله میفرمایند (۱)

حضرت خاتم انبیاء روح مأمواة نداه از مشرق امر الهی ظاهر
 و با عنایت کبری و تفهیل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه توحید
 دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافل را آگاه نمایند و از
 ظلمات شرك نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام
 کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیها
 نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر نما هر يك با اعتراض قوم مبتلا گشتند

(۱) مجموعه بزرگ صفحه ۲۷۰

بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحار گفتند و حزبی را کذاب
مثابه علمای ایران سالها از حق جل جلاله ظهور این ایام را —
میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل اعراض نمودند و
برسنگ دم اذله رشفتوی دادند .

و نیز میفرمایند (۱)

سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظالم و هویدا است و در
اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که
علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سادج
طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و غارها که بر محل عبور آن
حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظلمت و
خبیثه شیطانیه خود اندیشه بان هیکل ازلی را سبب رستگاری
خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی و ابو عامر
راغب و کعب بن اشرف و غیرین حارث جمیع آنحضرت را تکذیب
نمودند و نسبت بجنون و افتراء دادند و نسبتها ئیکه نمود بالله
من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح
بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت بانحضرت
شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد
نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سران نفس میاید چنانچه
بر سر این بنده آمد و دیدم شد اینست که آن حضرت فرمود

(۱) ایقان مبارک صفحه ۸۷ — ۹۰

ما او د ی نپی بمثل ما او دیت و در برغان نسبتها که دادند و
 اذیتها که بانحضرت نمودند همه مذکور است وارجعوا الیه
 لحکم بمواقع الامرتظلمون حتی قسمی برانحضرت سخت
 شد که احدی بانحضرت واصحاب او چندی معاشرت
 نمینمود و هر نفسی که خدمت انحضرت میرسید کمال اذیت را
 باو وارد مینمودند و این موقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم
 بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی انحضرت نوحه و —
 ند به نمائی و ان آیه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدت
 بلا یا و اعراض نامس بغایت اسرد و دلتنگ بود جبرئیل از —
 سدرة المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود و ان
 کان کبرعلیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نقاسی
 الارض و سلما فی السما . که ترجمه ان اینست که اگر بزرگ
 است بر تو اعراض معرینین و سخت است بر تو دبار منافقین
 و ایذا ی ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن ثقی در
 زیرارض یا نرد بانی بسوی اسمان که تلویح بیان اینست که
 چاره نیست و دست از تو برنمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان
 شوی و یا با اسمان برار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چقدر
 از سلاطین با اسم انحضرت تحظیم مینمایند و چه قدر از ملاد و
 اهل ان که در ظل اوسا کنند و بنسبت بانحضرت افتخار دارند

چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده اند و عیص کفر را تجدید ننموده اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یاد رحیات و یا بعد از صروح ایشان بموطن حقیقی ظاهراً ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل ولا یزال دلائف حول ایشانست و همیشه با ایشانست وانی انفاک نیاید و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نمود کل من فی السموات والارض را . . .

و نیز میفرمایند قوله تعالی

”خاتم انبیاء روح ما سواه فداء در مقام خود شبیه و مثل و شریک نداشته اولیاء صلوات الله علیهم بکلمه او خلق شده اند ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهی رتبه عبودیت قائم تعدیس ذات الهی از شبیه و مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبیه بانحضرت ثابت و ظاهراً نیست مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام کما هو حقّه معروم و ممنوع حضرت نقطه روح ما سواه فداء میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد (۱) . . .” انتهى

حضرت عبدالیهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

اما حضرت محمد اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق انکا شده اند و حال آنکه راوی یا جاهل بود و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها بوده اند و همچنین بعضی از جمله اسلام روایتها بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل — کثرت زوجا ترا مدح و حیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجا ترا از قبیل معجزات شمرده اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سرازتن جدا کرد آن قسیس کمان نمود که می الحقیقه بر همان دین محمد قتل است و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه عزوات حضرت محمد جمیع حرکت — د فاعی بوده و بر همان واضح آنکه سیزده سال در مکه بچه خود و چه احبایش نهایت اذیت و اکشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب بگشته گشتند و اموال بیخمار رفت و سائس ترین ترک وطن مالوف نمودند و بدینا رغبت قرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت معصوم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکه —

(۱) معاویات

بیرون رفتند و بمدینه هجرت نمودند با وجود این اعدا ترك جنای
 نکردند بلکه تعاقب تاحبشه و مدینه نمودند و این قبائل و عشائر
 عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابر و متوحشین امریکا
 نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابر امریکا اولاد های خویش
 را زنده زیر خاک نمینمودند اما اینها دختران خویش را زنده زنده
 زیر خاک میکردند و میکشیدند که این عمل منبعث از حمیت است و بان
 افتخار مینمودند مثلاً اکثر مردان بزن خویش را تهدید مینمودند که
 اگر دختر از تو متولد شود ترا بقتل رسانم حتی الی الان قوم عرب از
 فرزندان دختر استیحا شگفت و همچنان يك شخص هزار زن میبرد
 اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ
 و برخاستن بایکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال
 قبیله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش
 مینمودند و چون شخصی فوت مینمود و زن داشت اولاد این زنان
 بر سر مادران یکدیگر میتاختند و چون یکی از این اولاد عبا ی خویش را
 بر سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال منست
 نوراً بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز میسر شود هر خویش میشد و آنچه
 میخواست بزن پدر خود مینمود میکشید و با آنکه در جاهای حبس
 میکرد و با آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد تا بتدریج آن زن هلاک
 میشد بحسب ذل و روانون عرب مختار بود و حقت و عسجد و بغض و

عداوت میان زنان يك شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست
و مستغنی از بیان است دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان
مظلوم چه حالت وزندگانی بود و ازین گذشته محیثت قبائل
عرب از نهب و غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل با
یکدیگر حرب و جدال مینمودند و همدیگر را میکشتند و اموال يك
دیگر را نهب و غارت میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند
و بیگانگان میفروختند چه بسیار واقع که جمعی از دختران و
پسران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند و لیس
شام را در نهایت لذت و حقارت و اسارت صبح کردند و یحیی
امیر بودند و امروز اسیر یا ^{دیروز} نبودند و امروز کنیز حضرت محمد در
میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلائی نماند که از
دست این قبائل نکشید بعد از سیزده سال ^{خارج} شد و
هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر
کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء
و اطفال محو و نابود نمایند و چنین موقعی حضرت محمد مجبور
بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال ما
تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و با انصاف
میکوئیم شما با انصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین
موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال
با جمیع حواریین تحمل هر جماعی از آنها میفرمود و صبر میکرد و

نهایت از وطن مالوف از ظلم آنان هجرت پبیایان مینمود و قبائل
طاغیه باز دست بر نداشتند تعاقب میکردند و بر قتل عموم رجال و
نهب اموال و اسیری نساء و اطفال میپرداختند آیا حضرت مسیح
در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند این اگر بر نفس حضرت
وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عیوسیا را مقبول و محمود ولی اگر
ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و
غارت و ذیبت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته
آن مظلومان را حمایت و ذلالت را مانعیت مینمود پس اعتراض بر
حضرت محمد چیست؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال
تسلیم این قبائل طاغیه نکشت؟ و ازین گذشته این قبائل را
از خلق و خوی خونخوار خلاص کردن عین موهبت است و زجر و منع
این نفوس محض عنایت است مثلش اینست که شخصی قدح سمی
در دست دارد و نوشیدن خواهد یا رهمریان آن قدح را بشکنند
و خورنده را زجر نمایند و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند
البته رجال و نساء و اطفال را از دست این کرکان خونخوار بقوه
قاهره نجات میدادند حضرت محمد با نصاری محاربه ننمود بلکه
از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت بایشان داد در جریان
طائفه از مسیحی بودند و حضرت محمد گفت هر کس بحقوق اینها
تعدی کند من خصم او هستم و در نزد خدا ابر و اقامه دعوی کنم
او امری که نوشته است در آن صریحاً مرثوم که جان و مال و ناموس

نصاری و یهود در تحت حمایت خداست اگر چنانچه زوج مسلمان
 باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند
 و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید
 او را تسلیم قسیس کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا
 سازند اسلام باید آنها را اعانت کند و دیگر اینکه در وقت عرب
 حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ
 معاف بدارد مگر بدخواهی خود از روی جنگ نمایند و معاونت
 اسلام کنند زیرا در تحت حمایتند ولی در مقابل این حمایت
 باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند خلاصه هفت امرنامه
 مفصل است از جمله صورت بعضی از آنها الی الان در قدس
 موجود است اینست حقیقت واقع اینرا من نمیکویم فرمان خلیفه
 ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودکس موجود است و ابدا شبهه
 در آن نیست ولی بعد از مدتی در میان ملت اسلام و نصاری حقد
 و حسد حاصل شد هر دو طرف تجا و زعمودند ماعدای این حقیقت
 حال آنکه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت
 محض است منشاء آن اقوال یا تعصب و جهالت است و یا آنکه
 از شدت عداوت صاد رنده مثلا اسلام گویند که شق القمر کرد
 قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند که قمر جسم صغیر است که
 حضرت محمد او را در پیاره کرد یک پیاره بر این کوه انداخت و

و باره دیگر بران کوه این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که قسیسها مینمایند و مذمت میکنند کل مبالغه و اکثریسی اساس است مختصرا نیست که حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد بیا بانی بی زرع و بی اشجار بلکه ربك زاروبكلی از عمارین زار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت کرمی اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیا بانی از علوم و معارف بکلی عاری حتی خود حضرت محمد امی بود و قرآن را روی کتف کوفتند مینوشتند و یا برك خرما را ازین نمونه بفهمید که چه اوضاعی بود و محمد میان اینها مبعوث شد اول اعتراضی که بر اینها کرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول ندارید و عیسی و موسی ایمان نیارورید این حرف بر اینها بسیار گران آمد بجهت اینکه گفتند حال آباء و اجداد ما که بتورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود جواب داد که آنان گمراه بودند شما باید از نعوسی که بتورات و انجیل مومن نبودند تبری جوئید و لوائنکه آباء و اجداد باشند در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحشه شخصی امی کتاب آورد که ان کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و شرائع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمییه در نهایت فصاحت و بلاغت است از جمله میدانید که قبل از ارا صد شهید در اخیرد قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند و این

را صد اخیر مبداء را ی جدید است که کشف حرکت ارض و سکون
 شمس نمود و تا زمان اوج جمیع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد
 بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمه مخالف را ی بطلمیوس
 میگفت او را تجمیل میکردند بلی فیثاغورث و همچنین افلاطون را
 در اخرا یام تصور آنکه حرکت سنوی شمس در منطقه البروج از
 شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است ولی این را ی
 یگلی فراموش شد و را ی بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون
 گشت اما در قرآن مخالف را ی وقواعد بطلمیوسیه آیاتی نازل
 از آن جمله آیه قرآن "والشمس تجری لمستقر لها" ثبوت شمس
 و حرکت محوری آن و همچنین در آیه دیگر "وکل فی فلك —
 یسبحون" حرکت شمس و قمر و ارض و سایر نجوم مصحح بعد از
 اینکه قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند و این
 را ی را حمل بر جهل کردند حتی علمای اسلام چون آیات را
 مخالف قواعد بطلمیوسیه دیدند مجبور بر تاویل گشتند زیرا
 قواعد بطلمیوسیه مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد تا
 در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمد
 ریاضی شهیر و صد جدید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات
 مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و —
 همچنین حرکت محوری شمس مکتشف گشت و معلوم گردید که

صريح آیات قران مطابق واقعست وقواعد به الميوسا و همامات محض
مختصراينكه جمع غفيري از ازم شرقيه هزار و سيصد سال در ظل
شريعت محمديه تربيت و در قرون وسطى كه اروپا در نهايت درجه
توحش بودند قوم عرب در علوم و صنايع و رياضيات و مدنيت و سياست
و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق داشتند محرك و مربي قبا ئل
بانيه العرب و موسس مدنيت كمالات انسانيه درميان ان طوائف
مختلفه يك شخص امي يعنى حضرت محمد بود آيا اين شخص محترم
مربي كل بود يانه ؟ انصاف لائمه است

و نيز مي فرمايند قوله الاحلى (۱)

در ايام نورجدي، و سراج ملاء اعلى حضرت رسول محمد بن عبد الله
عليه الاف من التحية و الثناء مطلع نيستند يكي فرمايد ميگرد افتري
على الله كذا با ام به جنة يكي نعره ميزد ان يتبعون الا لاجلا
مسعودا ديكر يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون ميگفت
ديگري ان هذا الا اساطير الاولين ديگري اضغاث احلام بل
افتريد بل هو ساعرت تقرير ميگردد و ديگري واذ راوك ان يتخذوك —
الا هزوا معامله مينمود و ديگري اهذا الذي بعثه الله رسولا
فرمايد ميزد و ديگري از مشاهير علماي ان عصر من عرين حارث اللهم
ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء
جسارت ميگردد و از اين قبيل وقايع بسيار بايد هر انساني در ان تامل
نمايد تا بداند كه هر وقت كو كبي در خشنده از افق نبوت كبرى

(۱) لوح مبارك

د رخشید خفا شان چه کرد ند وچه گفتند وچگونه اذیت و آزار وارد
 آورد ند و د رجه غرور و استکبار بچه مقامی بود وچگونه پند ان بسر
 پسران مهتدی ملامت و شماتت مینمود ند و لید منکر و مسر فی —
 پسرش مومن ابو جهل منکر پسرش حکمرمه مقبل ان د وید رشه پسر
 بدین د و پسر مومن موقن فقیر چه فد رشما ت و ملامت نمود ند و
 حضرت رسول علیه السلام هر وقت این د و پسر را میدید ند
 میفرمود ند یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی باری
 محزون مباش د ل خون مگرد عنقریب خویش و پیوند فریاد برآرند
 تالله لقد آثرک الله علینا شما باید نهایت احترام و رعایت
 را بجناب پد رمجری د اید این ازوصایای الهی د ر این دور
 است از ا ل لاف الهی امید واریم که نفوس مظهر این آیه مبارکه
 کردند ربنا اناسمنا مناد یا ناد ی الایمان ان امنوا بریکم
 فاما حضرت موسای کلیم و قتیکه ظلا هر شد فریاد برآورد ند که
 شخص قاتلی فراری حال مراجعت نموده و دعوی نبوت مینماید
 و یوم بعثت حضرت مسیح صبیح ملیح روحی له الفداء علماء
 یهود فریاد برآورد ند و او یلا این بی پد رد دعوی تایید ب—روح
 القدس مینماید و خطاب بمریم مینمود ند یا اخت هارون ما کان
 ابوک امرء سوء و ما کانت امک بخیا و در یوم ظهور نیرهدایت
 کبری حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء ان هذا الالبشر ا

مثلنا باكل الطعام ويمشى في الاسواق لولا انزل عليه ملك فيكون معه نذير انرياه ميزدند باری بگرات حلقوم مبارك راجنان -
 بشردند که نزدیک بود آنالله وانا الیوم وجمعون بنرماید چنانکه
 مذکور رکب است که روزی ایی جهل خلق انحضرت را در خانه
 کعبه چنان فشار داد که نزدیک تسلیم روح شدند را این اثناء
 حمزه عموی حضرت از شکار مراجمعت مینمود گفاتی در دست داشت
 هجوم برایی جهل نمود و حضرت را از انیست ان بدبخت
 نجات داد پس ایی جهل گفت مگرتو نیز متابعت این شخص -
 نمودی تا ان زمان حمزه مومن فیود ولی حمیتش بجوش آمد در
 جواب گفت بلی من نیز متابعت او نمودم همین حمایت سبب شد
 که بنور ایمان موفق گشت حضرت چون عناد اهل مائه را -
 بنهایت شدت ملاحظه فرمود پسمت طائف شتافت بلکه آنان
 کلمه حق استماع کنند جوانان و او باش طائف پرسر حضرت جمع
 شدند و بتحقیر پرداختند و بیاشنه پای انحضرت سنگ زدند تا
 انکه خون جریان نمود از شدت الم حضرت نشستند معترضین
 آمدند حضرت را بلند کردند گفتند باید بروی چون حرکت فرمودند
 باز بیاشنه مبارك سنگ زدند و سب و شتم روا داشتند تا انکه -
 حضرت بباغ یکی از بزرگان رسید احتراماً بصاحب باغ متعرضین
 عقب گتیدند صاحب باغ با مهمان خویش در بالادام در پیچه

نشسته بودند مهمان گفت که این شخص بسیار صدمه خورده و
 خسته شد و از برای او خوشه انگوری بفرست صاحب باغ امتناع
 کرد مهمان اصرار نمود مجبوراً بواسطه غلام خویش که نام او -
 عداس بود خوشه انگوری فرستاد عداس چون از اهل نینوا بود
 و از امت یونس علیه السلام حضرت از او سؤال فرمودند تو از -
 کجائی گفت از نینوا هستم فرمودند نینوا مدینه یونس علیہ -
 السلام است غلام چون از اهل حجاز نام یونس علیه السلام
 را شنید ه بود بانهایت استخراب عرض کرد که شما یونس را
 می شناسید جواب فرمودند بلی یونس پیرا د رمن است و از انبیای
 الهی است و صاحب ایات با دهره غلام از بیان حضرت بسیار
 شادمان گشت دست حضرت را بوسید صاحب بستان
 بمهمان خویش گفت دیدی چگونه غلام من از دست رفت و این
 شخص او را اضلال نمود زیرا دست او را بوسید باری عداس مورد
 مواخذ ه گشت تا اینکه مجبور بر فرار شد مقصود اینست که بعضی
 را گمان چنان که در زمان اشواق نور نبوت جمیع خلق فریاد
 برآوردند سمعنا و اطعنا دیگر تمیدانند چه بلایائی بران جواهر
 وجود وارد شد وجه انکار و استکبار از عموم دیدند این است که
 میفرماید

انکما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففرقا کذبتم

وحریقا تقتلون انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

۱۰۰۰ از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخصی امی وحی شده منطوق قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تا سیس میفرماید و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلم ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن در لیل بر عدم اطلاع است اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و روم و ایران بود باطل مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضی قرآن این است که تصریح بحرکت ارض نمود و ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل شد ولی قرآن حرکت شمسه را محوریه بیان فرمود و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته لهذا چون ریاضیون اخیر در نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آنات و ادوات

(۱) خطابات ص ۱۹۹

اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از ازام متعدد نه با وجود تدبیر و تدبیر و مسائل

فلکیه خطا نمایند و شخصی امی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود و با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نمود به حقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاغل ریاضیه را حل فرماید پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بود و بوقوت وحی حاصل گشته و برهانی از این شائی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه . انتهى

مطلب هشتم - حضرت باب اعظم جل ذکرة الاعلى حضرت بهاء الله پس از استدلالات بایات نازله از قلم مبارك حضرت باب بحقانیت آنحضرت و نقل ایات مبارکه قرآنی و شرح و تفصیل داده مقتضای دیگر کتاب ایقان (۱) راجع بحقانیت حضرت رب اعلى باب اعظم میفرمایند قوله تعالى " و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویدا در هیكل بشریه ظاهر میشود بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدنیست وجهتی نداشته اند بنصیاء شمس نبوت مستغنی و بانوار قمر

(۱) ایقان ص ۱۸۷ - ۱۹۳ طبع مصر

هدایت مهتدی میشدند و بِلَقَاءِ اللَّهِ تَائِز می‌گشتند لهذا این بود
 که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان
 آن گمراهان میفرماید " قَالَ الْمَلَائِكَةُ كُفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَانَرَاكَ
 الْاِبْشَرَامِثْلَنَا وَمَانَرَاكَ اَتَبِعُكَ الْاِلَاحُ دِينُهُمْ اَرَاذِلْنَا بَادِي الرِّايِ
 وَمَانَرَاكَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ • اعتراض مینمودند
 و بیان مظلانه را قرد سیه می‌گفتند که متابعت شما نکردیم مکرار اذلال ما
 که اعتنائی بشان آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء
 و اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال
 آن استدلال بر مطلقان من له الحق مینمودند و اما در این
 ظهور و ظهور سلطنت عظمی از علمای راشدین و فضیله
 کاملین و فقهای بالغین از کاس قرب و وصال مرزوق شدند و بحضایت
 عظمی تائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند بعضی
 از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب استقامت آنس مضطرب و
 نفوس غیر مطمئنه شود از آن جمله جناب ملا حسین است که محل
 اشراق شمس ظهور شدند • لولاه ما استوی الله علی عرش
 رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیت و جناب آقا سید یحیی که
 وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی
 بستامی و ملا سعید بار فروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا
 یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی
 و ملا مهدی کندی و میرزا و ملا بابا قروملا عبد الخالق یزدی و ملا

علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی
 جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده همه اینها مهتدی
 و مقرومذ عن گشتند برای آن شمس ظهوری قسمی که اکثری از مال
 و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای
 جانان برخاستند و اتفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته
 بودند بقسمیکه سینه هاشان محل تیرهای مخالفین کشت و
 سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مکرانکه
 از دم این ارواح مجرده اشامید و سیعی نماند مکرانکه بـ
 کردند هاشان مسح کشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان
 بس یا شهادت این نفوس قدسیه که باین طریق جان در
 راه دوست دادند که همه عالم از ایشان دل و جانشان متحیر
 گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی
 عباد که دین را بدو همی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند
 و کوشش را بچشمه های شور و معاضه کردند و بجزا خدا و مال
 ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف
 دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده حال انصاف
 دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان
 و فعلشان موافق وظایرشان و باطنشان مطابق بنحویکه
 تا هت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و

بما حملت اجساد هم و یا شهادت این مصرعین که بجز هوای -
 نفسی بر نیارند و از نفس ظنونات باطله نجاتی نیافته اند و
 در یوم سراز فراش برندارند مگر چون خفاش ظلمانی در طلب دنیا
 نایه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر درتد بیرات امورات دانیه
 کوشند بتد بیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده اند
 روز بجان در تلاش معاشند و شب در رتزیب اسباب فراش ایاد ر
 هیچ شرع و ملتی جایز است که با عرض این نفوس محدود و متمسک
 شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ
 و نام در رنمای حق گذشته اند اغفال نمایند یا نبود که از قبل امر
 سید الشهدا را اعظام امور و اکبر لیل بر حقیقت آنحضرت میسرند
 و میکنند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حق باین استقامت
 و ظهور ظاهر نشد یا اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر -
 امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدسه هیچده سده میگذرد که
 بلا یا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حب
 و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان اتفاق نمودند
 چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر
 را سهل شمردند یا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و
 یا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند و یگر که مجاهد خواهد
 بود و یا اینها طالب عزت و مکت و ثروت بودند و یا مقصودی جز
 رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه

و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوارست که دعوی حق
 نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض
 حجت کافی و دلیل واقعی است لوکان الناس فی اسرار الامر
 یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از
 همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقدر
 شده باید ادعا و دعاوی کل عباد باین محک الهی زده شود
 تا صادق را از کاذب تمیز دهد اینست که میفرماید نتمنوا -
 الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید با این -
 شهدای صادق که نص کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است
 چنانچه دیده اید که همه جان و مال وزن و فرزند و کل مایملک
 را انفاق نموده اند و با علی غرضان عروج فرمودند شهادت
 این طلعات عالییه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی
 متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهاب از
 مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدق را زایل ماصد را خیر از
 بسته اند بر بطلان این نور لایع جائز و مقبولست با اینکه
 جمیع مردم ایشانرا شناخته اند و اینقدر را ثبات نموده اند که
 از زهره از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیکند رند تا
 چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه فرمائید که چگونه
 محک الهی بنص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داد

ومع ذلك هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیا ی فانیه
 ریاست ظاهریه مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضت عليك
 ایام و اشتعلت فیها بماتموی به نفسك من الظنون والاهام
 الی متى تكون راقدا علی بساطك فارقع راسك عن النوم — ان
 الشمس قد ارا تفعت فی وسط الزوال لعل تشرق عليك بانوار الجمال
 والسلام ولكن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک
 ریاست ظاهره نداشته اند چه که محال است علما ی مقتدر
 معصوم عصر که بر صد رحم جالسند و بر سر برامساکن تابع حق
 شوند الا من شاء ربك چنین امری در عالم ظهور نمود مگر قلیلی
 و قلیل من عبدی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علما ی —
 مشهور که زمام ناسد و قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه
 بتعام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمیکه هیچ کوشی نشنیده
 و هیچ چشمی ندیده و رب اعلی روح ما سوا فداه بخصوص —
 بجمیع علما ی هر بلد ی توقیع صادر فرموده اند و مراتب اعراض
 و اغماض هر کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند . فاعتبروا
 یا اولی الابصار

و نیز میفرمایند قوله تعالی (۱)

دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرقست —
 استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن

(۱) ایقان مبارک ۱۹۴-۱۹۶

شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف
و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام
یران امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ
نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند آیا میشود این بخیر امر الهی
و مشیت مثبتہ ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری
نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دہی
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش
متصل بفیوضات رحمانی و نفس مطمئن بعنایات ربانی آیا این
را بچه حمل میکنند یا بجنون نسبت میدهند چنانچه بانبیای
قبل دادند و یا میکوبند برای ریاست ظالمه و جمع زخارف —
دنیا و نانیہ این امور را متعزّز شده اند سبحان الله د راول
از کتب خود که ان را قیم اسماء نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع
کتب است اخبار از شہادت خود میدهند و مقامی این ایہ
را ذکر فرموده اند یا بقیۃ الله قد مدیت بکلی لك و رضیت السب
فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی باللہ العلی
معتصما قد یمّا و همچنین در تفسیرها تمنای شہادت
خود را نموده اند کانی سمعت مناد یا بنادی فی سری اندا
الاشیاء الیک فی سبیل الله کما مدی الحسین علیہ السلام فی
سبیلی و لولا کنت ناظر ابد لك السر الواقع نوالذی نفسی پیدا

لوا اجتماعوا ملوك الارض لمن يقدر و ان ياخذ و امنى حرنا فكيف عبید
الذی ليس لهم شان بذ لك و انهم مطرودون الى ان قال
ليعلم الكل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله ایا صاحب
این بیان رامیتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی
مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب نمود و در همین آیه نسیم
انقطاعی مکنون شده که اگر یوزد جمیع هیاکل وجود جان را اتفاق
نمایند و از روان در گذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس
نسنا سند و بنایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده
اند و بحقیق مرداری چند که از یطنشان افغان مال مسلمانان
میاید میدوند و با وجود این چه نسبتهای غیر لائقه که بمطالع
قد سیئه میدهند

و نیز میفرمایند قوله تعالی (۱) استقامت بر امر حجتی است بزرگ
و برهان نیست عظیم چنانچه میفرماید فاستقم کما
امرت حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در
اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از ان
جمال احدیت ظا هر شد که جمیع من علی الارض بر من عشر اقدام
نمودند حاصلی نبخشید آنچه ایداء بران سدره طوبی وارد
میاوردند شوقش بیشتر و نارحش مشتعل تر میشد چنانچه این
نقرات واضح است واحدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان

(۱) ایقان مبارک ص ۱۹۶ - ۲۰۰

راد ریاخت و برقیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور غلبه
 و قدرت و احاطه که بنفسه ازان مظهر وجود و مظهر معبود در
 اکفاف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز
 در سینه ستین ظاهر شد و کشف غطا فرمودند مع ذلک باندك
 زمانی اثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار ازان جوهر الجواهر
 و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که از هر یک ی
 اثار و اشارات و دلالات و علامات ان شمس لاهوتی هوید ا-
 گشت وجه مقدار قلوب صافیه رقیقه که ازان شمس ازلیه حکایت
 نمودند وجه قدر رشحات علمی ازان بحر علم لدنی که احاطه
 نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر یک و مدینه جمیع علما و اعزه
 بر منج ورد ایشان برخاستند و کمر غل و حسد و ظلم بـــــ
 د فحشان بستند و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند
 بنسبت ظلم گشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از
 ایشان ظاهر بود بیدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلک
 هر یک ازان وجودات تادم مرکب کردند کرا لله مشغول بودند
 و در هوای تسلیم و رضا طایر و بقسمی این وجودات را تقلیب
 نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادین گشتند و
 بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش
 بستند حال قدری تفکر نمایند ایا چنین تصرف و احاطه از احد

درامكان ظاهر شده وجميع اين قلوب منزله و نفوس مقدسه بكمال
 رضا در موارد قضائيات و در مواقع شكائيات جز شكر از ايشان ظاهر
 نه و در مواظبت بلا جز رضا از ايشان مشهود نه و اين رتبه هم معلوم
 است كه كل اهل ارض چه مقدار غل و بغير و عداوت با اين اصحاب
 داشتند چنانچه اذيت و ايداي آن طلعات قدسي معنوي را
 علت فوز و رستگاري و سبب فلاح و نجاح ابدي ميدانستند ايا
 هرگز در هيچ تاريخي از عهد آدم تا حال چنين غوغائي در بلاد
 واقع شد و ايا چنين شواضائي در ميان عباد ظالمين و با ايسن
 همه ايداء و اذيت محل لعن جميع ناس شدند و محل ملامت
 جميع عباد و كويا صبر در عالم كون از اضطبارشان ظاهر شد و وفادار
 اركان عالم از فعلشان موجود گشت باري در جميع اين وقايع
 حادثه و حكايات وارده تفكر نمائيد تا بر عظمت امر و بزرگي آن مطلع
 گرديد تا بعبايت رحمن روح اطمينان در وجود دميده شود و بر
 سر پايقان مستريح و جالس شويد خدای واحد شاهد است كه
 اگر نفي الجملة تفكر نمائيد علاوه بر همه اين مطالب مفرقه و دلائل
 مذكوره همين رد و سب و لعن اهل ارض براي نوارس ميدان
 تسليم و انقطاع اعظام دليل و اكبر حجت بر حقيقت ايشانست و در
 همان كه تفكر و اعتراضات جميع مردم از علماء و فضلا و جهال -
 نريائي در اين امر محكمتر و راسختر و ثابت تر ميشوي زيرا كه جميع
 آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدني و مواقع احكام ازلي

خبر داده اند

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

اما حضرت اعلی روحی که الفداد رسن جوانی یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابد حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نکرده و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز کواهی میدهند با وجود این بمنتهای تفنیل بغتة در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند بنفس فرید برامری قیام فرمودند که تصور نتوان زیرا ایرانیان بتعصب دینی مشهور اند و آنقدر این ذات محترم بقوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و روساء دین کل بر محویت و اعدام او قیام نمود منفرد اقیسایم فرمود و ایران را بحرکت ارزده بسیار از علما و روسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و بمیدان شهادت شتافتند و حکومت و ملت و علمای دین و روسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت قمرش طلوع شد

(۱) مفاد و ضات

ونجمش باز غنکشت و اساسش متین شد و مدللش نورمبین گشت
 جم غیر پیرا بتربت الهیه پرورش داد و دافکار و اخلاق و اطوار
 و احوال ایرانیان تاثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را بظهور شمس
 بها بشارت داد و آنانرا مستعد ایمان و ایقان کرد و ظهور چنین
 آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تاثیر د رعقول و افکار عمومی و وضع
 اساس ترقی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تا جراحظم
 د لیلست که این شخص مری کلی بود ه شخص منصف ابد اتوقف
 د تصدیق نمینماید .

مطلب نهم — حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند وقله قوله الاحلی (۱)
 اما جمال مبارك د زمانی که ممالك ایران د چنین ظلمت و نادانی
 مستغرق و د نهایت تعصب جاهلانه مستهلك و تفصیل اخلاق
 و اطوار و افکار ایرانیانرا د ر قرون اخیر ه د تواریخ اروپا مفصلا البته
 خواننده اید تکرار لزوم ندارد مختصرا نیست که بد رجه از انحطاط^ط
 رسیده بود که جمیع سیاحات اجنبی تا سف میخورد ند که این —
 مملکت د ر قرون اولی د نهایت د رجه عظمت و مدنیت بود حال
 چنین ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و اهالی بد رجه همجی
 رسیده اند باری جمال مبارك د چنین وقتی ظاهر شد ند پد رشان
 ازوزرا بودند ه از علما و د ر نزد جمیع اهالی ایران مسلم که د ر —

(۱) مفاوضات

مد رسه علمى نیا موختند و با علما و فضلا معاشرت نمودند در
 بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسربردند و
 موافق و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهمل
 معارف بمجرد اینکه باب آنها را مر کردند فرمودند که ایمن
 شخص بزرگوار رسید ابرار راست و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر
 نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه
 بر حقیقت حضرت باب اقامه مینمودند و با وجود آنکه علمای ملت
 دولت علیه ایران را مجبور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند و
 جمیع علمای فتوی بر قتل و غارت و انیت و قلع و قمع دادند و در
 جمیع ممالک بگشتن و آتش زدن و غارت حتی از یمن و
 اطفال برداختند مع ذلک حضرت بهاء الله در کمال استقامت
 و متانت با علای کلمه حضرت باب قیام داشتند ابدایک
 ساعت پنهان نشدند و آنجا مشهودا در بین اعداء مشهور
 بودند و با قامة ادله و براهین مشغول و با علای کلمه الله معروف
 و بکرات و مراتب صدقات شریده خوردند و در هر دقیقه در
 معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون
 گشتند و اموال با هظه موروته کل بتالان و تاراج رفت و از
 مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت در سجن
 اعظم قرار یافتند با وجود این دایماندای بلند بود وصیت امر الله
 مشهور و بفضل و علم و کمالاتی ظاهر شدند که سبب حیرانی کل

اهل ایران شدند بقسمی که در طهران و در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا هر نوعی از اهل علم و معارف چه محب و چه — مبغض که بحضور حاضر شدند هر سئوالی که نمود جواب شافی کافی شنید و کل مقرومعترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالات فرید و وحید اتفاق است و در بغداد بسیار واقع که در — مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف اروپا حاضر و هر یک سئوالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی میشنیدند و مقنع میکشند حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عمود آمد بحضور مبارک بعضی سئوالات از طرف علما کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرومعترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارند و این هم مسلم است که تدریس و تحصیل نکرده اند و لکن علما میکنند که ما باین قناعت ننمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و — اعتراف بحقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امر الله دستگاه — تیاترون نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبند در این صورت امر الله باز چه صبیان شود ولی علما

بنشینند و بالاتفاق يك معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که -
 بظهور این معجزه از برای ما شبهه نمی ماند و کل اقرار و اعتراف
 بر حقیقت این امر مینمایم و انورثه را مهر کنند و بیا و بیا این را میزان
 قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر
 نشد بطلان ما ثابت گردد ان شخص عالم برخاست و زانوی
 مبارک را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علما را
 جمع کرد و بیخام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند و
 گفتند این شخص سحر راست شاید سحری بنماید انوقت
 از برای ماحرفی نمی ماند و جسارت نکردند ولی ان شخص در
 اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل
 را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود مقصود این
 است که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری و
 علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را
 ببهاء الله شهرت میسر مینمودند باری این نیراعظم پخته
 در افتخار ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه
 از وزراء چه از علما چه از اهالی جمیع بمقاومت در کمال عداوت
 برخاستند و اعلان کردند که این شخص می خواهد دین و -
 شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در
 حق مسیح گفتند ولی جمال مبارک فردا وحید مقاومت کبل

فرمودند و ابدان ره فتور حاصل نشد نهایت گفتند تا این شخص در
ایرانست آسایش و راحت نیابد پس باید اینرا اخراج کرد تا
ایران آرام بگیرد پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران
آن خروج المیند بکمان اینکه باین سبب سراج امر مبارک
خاموش میشود ولی بالعکس نتیجه بخشید امر بلند تر شد و شعله
افزونی تر گشت در ایران و حده منتشر بود این سبب شد که در سائر
بلاد منتشر گشت بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست باید
این شخص را بمالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران
کوشید تا آنکه جمال مبارک را از عراق با سلامبول فرستادند باز ملاحظه
کردند که ابدان فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محل عبور و مرور
اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار لهند ایرانیان کوشیدند
تا جمال مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پر زور تر شد امر بلند
تر گردید عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقع
اهانت نبود باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محل زحمت
و اذیت باشد و اهل و اصحاب بنهایت درجه بلا مبتلی کردند
پس سجن عکا را انتخاب نمودند که حبسخانه عساة و قاتله
و سارقها و قطاع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس
داخل گردند اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید
و عظمت بهاء الله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین
اهانتی ایرانیان از برزخی ببرزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را

مقهور گرد و بر کل ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند و تعالی هم
 مقدسه اش سرایت در جمیع افاق نمود و امرش ثابت گشت باری
 در جمیع ولایات ایران اعدا کل بکمال بخصاء قیام نمودند —
 بستند و گشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خانها را از بنیا در
 برانداختند و در قلعه و قمع بهر وسیله تثبیت کردند که امرش را
 خاموش کنند با وجود این در سجن قاتلها و قتلای طریق و سارقها
 امرش را بلند کرد و تعالی همش را منتشر فرمود و اکثر نفوس را که در اشد
 بخصاء بودند متنبه نمود و موقن کرد و کاری کرد که نفس حکومت
 ایران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء سوء واقع پشیمان گشت
 و چون جمال مبارک باین سجن در ارض مقدس رسیدند دانایان
 بیدار شدند که بشاراتی که خدا در دوسه هزار سال پیش از
 لسان انبیاء داده بود ظاهراً هر شد و خداوند . بوعده وفا نمود
 زیرا بعضی انبیاء وحی فرموده و بشارت بارش مقدس داده که —
 رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد جمیع این وعده ها وفا شد و اگر
 چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نمیکشت عقل
 باور نمیکرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض
 مقدس خیمه برافرازند مقصود اعدا این بود که این سجن سبب
 شود و بنگلی امر مبارک محو شود کرد و حال آنکه سجن مبارک —
 تایید اعظم شد و سبب ترویج گشت صیت الهی به شرق و غرب

رسید و اشعه شمس حقیقت بجمیع اتفاق د رخشید سبحان الله
 باوجود آنکه مسجون بود ند ولی د رجیل کرمل خیمه بلند بود و
 د رنهایت عظمت حرکت میفرمود ند و هرکس از آشنا و بیگانه بحضور
 مشرف میشد میگفت این امیراست نه اسیر و بمحض ورود سجن
 خطاب بی بنا پلیون مرقوم فرمود ند و بواسطه سفیر فرانسه ارسال
 شد مضمون اینکه سؤال نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن
 وزندان گشت ناپلیون جواب نداد بعد توقیعی ثانی صادر شد و
 آن د رسوره هیکل داخل مختصر خطاب اینکه ای ناپلیون چون
 استماع ندان نمودی و جواب ندادی عنقریب سلطنت بیاد رود و
 بکلی خراب گردی ان توقیع بواسطه قیصر کتفا کو با پوسته ارسال
 شد و با اطلاع جمیع مهاجرین صورت این خطاب بجمیع اطراف
 ایران رفت زیر اکتاب هیکل دران ایام بجمیع ایران نشر شد و—
 این خطاب از جمله مند رجات کتاب هیکل است این د رسنه —
 هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل
 د ر جمیع ایران و هندوستان منتشر شد د ر دست جمیع احباب
 افتاد و کل منتظر تالیف این خطاب بودند اندک زمانی نگذشت
 سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی شد و آتش حرب میان آلمان
 و فرانسه برافروخت باوجود آنکه ابد اکسی کمان غلبه آلمان
 نمیکرد ناپلیون شکست تاحش خورد و تسلیم د شمن گشت و —

عزتش بذا لك كبرى مبدل شد و همچنين الواح بسا ئرمولوك —
 فرستاده شد از جمله توقيعى بجهت اعلیحضرت ناصرالدین
 شاه فرستاده شد و در آن توقيح میفرماید من را احضار کن
 و جمیع علما را حاضر نما و طلب حجت و برهان کن تا حقیقت و —
 بطلان ظالم شود اعلیحضرت ناصرالدین شاه توقيح مبارک را
 نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد و ای علما جسارت ننمودند
 پس جواب توقيح را آنوقت نفرمادند خواست بعد از مدتی
 توقيح مبارک را اعاده نمودند که این شخص معارضه دینست و
 دشمن پادشاه اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیر —
 شدند که این مساله حجت و برهانست و حقیقت و بطلان چه
 تعلق بدشمنی حکومت دارد آنسوس که ما احترام این علما را
 چقدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند باری آنچه
 که در الواح ملوك مرقوم جمیع بوقوع پیوست باید از تاریخ
 سبعین مسیحی گرفت تطبیق بوقوعات کرد جمیع ظالمین
 شده است و قلیلی ماند که من بعد باید ظالمین شود و همچنین
 طوائف خارجه و ملل غیر مومن نسبت بجمال مبارک امور
 عظیمه نسبت میدادند و بعضی معتقد بولایت جمال مبارک
 بودند حتی بعضیها رسائی نوشتند من جمله سید داودی
 از علمای اهل سنت درین رساله مختصری نوشته بود و در

ان بمناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارک روایت مینمود
والی آلان در شرق در جمیع جهات کسانی هستند که بمظهریت
جمال مبارک مؤمن نیستند اما اعتقاد ولایت دارند و معجزات
روایت کنند مختصر اینست که چه از موافق و چه از مخالف نفسی
بساحت اقدس مشرف نشد که مقروم معترف بر برزکوارى جمال
مبارک نگشت نهایت اینست که ایمان نیاورد ولی بر برزکوارى
جمال مبارک شهادت داد بمحضی که در ساحت اقدس مشرف
میشد ملاقات جمال مبارک چنان تاثیر مینمود که اکثر حرف —
نمیتوانستند بزنند چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان
پیش خود مصمم میشد و قرار میداد که چون بحضور رسم چنین
گویم و چنان مجادله و محاججه نمایم ولی چون بساحت اقدس
میرسید مات و متحیر میشد و جز صمت و سکوت چاره نداشت —
جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و
در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان
عرب و الواح عربی العبارة محیر عقول فصحاء و بلغاء عرب بود
وکل مقروم معترفند که مثل ومانندی ندارد و چون در نصوص تورات
دقت نمائیم هیچ يك از مظاهر الهیه اقوام منکره را مخیر نفرمود
که هر معجزه که بخواهید من حاضر و همیزانی که قرار
دهید من موافقت نمایم و در توقیع شاه واضحاً فرموده اند که

علماء را جمع کن و من را بطلب تا حجت و برهان ثابت شود
 پنجاه سال جمال مبارک در مقابل اعدا مانند جبل ایستاده و
 کل محویت جمال مبارک را میخواستند و جمیع مهاجم بودند و هزار
 مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند و در این مدت پنجاه سال
 در نهایت خطر بودند و ایرانی که الی الان باین درجه —
 همجیت و ویرانی است جمیع عقلا از داخل و خارج که مطلع بر
 حقائق احوالند متفق بر آنند که ترقی و تمدن و عمران ایران
 منوط بتعمیم تعالیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است
 حضرت مسیح در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت
 فرمود و اعظم آن اشخاص بطرس بود که آنرا چون بامتحان
 افتاد سمرتبه حضرت مسیح را انکار نمود با وجود این بعد
 امر حضرت چگونه نفوذ در ارکان عالم نمود حال جمال مبارک
 هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شمشیر نصره یا بهاء الاهی
 باوج اعلی رساندند و در آتش امتحان مانند ذهاب رخ پسر
 فروختند دیگر ملاحظه نمائید که من بعد چه خواهند شد
 باری حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مری
 عالم انسانی بود و چه آثار باهره از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی
 از او در عالم وجود تحقق یافت •

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

(۱) خطاب به لندن نجم باختر

..... اساس دین الهی یکی است شریعة الله یکی است جمیع انبیاء برای نشر آن مبعوث شدند لهذا هر ملتی بموجب نصائح الهی عمل نمود بحقیقت رسید تعالیم الهی یکی است بنیان محبت الله یکی است و این سبب وحدت و یگانگی بشر است جمال مبارک در این سبیل خیلی صدمات دیدند در حبس زیر زنجیر رفتند چوب و تازیانه خوردند بعد از آن نفی به بغداد شدند با وجود این ناصرالدین شاه آرام نگرفت آن پادشاه مستبد کوشید تا جمال مبارک را بعاقر ستاد و با تفاق عبدالحمید در حبس انداخت . قلعه عکاسجنی است که تصور نتوان کرد هیچ محبوسی تحمل یکسال نمیکند جمال مبارک تمام عمرشانرا صرف کردند تا آنکه وحدت بین قلوب جمیع بشر تحقق یابد نوع انسان بیکدیگر مهربان گردد نزاع نماند جدال نماند قتال نماند محاربه نماند عالم بشریک خاندان شود و جمیع افراد حکم وحدت پیدا کند حال ملاحظه نمائید که جمال مبارک چه فیضی احسان نمودند چه سراجی روشن کردند چه تجلی بر شرق و غرب فرمودند بقیه روح القدس اعلام وحدت نمودند در این سبیل صدمات را تحمل کردند حال الحمد لله نتائج آن مشهود انتهی

فصل سوم

اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه

مشمول بر - سه مطلب از این قرار:

مطلب اول - اثبات حضرت مسیح از تورات

حضرت عبدالبهاء میفرمایند و قوله الاحلی (۱)

در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت
حضرت مسیح را بهفتاد هفته محین کرده که بشهادت حضرت
مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب گردد این خبر از ظهور
حضرت مسیح است و بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید

(۱) مفاوضات

و تعمير بيت المقدس است و در اين خصوص چهار فرمان از سده
 پادشاه بتعمير بيت المقدس صادر شد اول از گورشن است که در سده
 ۳۶۵ قبل از ميلاد صادر شد و اين در کتاب عزراء در فصل اول -
 مذکور است فرمان ثانی بتجدید بنای بيت المقدس از داریوش
 فارس است که در تاریخ ۱۹۵ قبل از ميلاد صادر شده و اين در
 فصل ششم عزراء مذکور است فرمان ثالث از ارتخشستاد رسنه
 سابج از حکومتش در تاریخ ۴۷۵ قبل از ميلاد صادر شده و اين در
 فصل هفتم عزراء مذکور است فرمان رابع از ارتخشستاد رسنه
 ۴۴۴ قبل از ميلاد صادر اين در فصل دوم نحمياست اما مقصود
 حضرت دانیال امر ثالث است که ۵۷۴ قبل از ميلاد بود هفتاد
 هفته ۹۰ روز ميشود هر روزی بتصریح کتاب مقدس يك سال است
 در تورات ميفرمايد يوم ربك سالست پس ۹۰ روز ۴۹۰ سال
 شد فرمان ثالث که از ارتخشستاست ۴۵۷ قبل از تولد مسيح
 بود و حضرت مسيح وقت شهادت و صعود سی و سه سال
 داشتند سی و سه را چون برینجاه و هفت ضم کنی ۹۰ ميشود که
 دانیال از ظهور حضرت مسيح خبر داده اما در آیه بیست و پنجم
 از اصحاح تاسع دانیال نوع دیگری یعنی هفت هفته و شصت و دو
 هفته بیان میکند و اين بظاهراختلاف دارد با قول اول بسياری
 در تطبیق اين دو قول حيران مانده اند که چه طور در رجاء سی
 هفتاد هفته و در رجاء بی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده

و این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال آنکه دانیال دو-
تاریخ بیان میفرماید يك تاريخ بدايتش صد و هشتاد و پنج سال
که برای عزراء بنای اورشلیم صد و بیست و یک سال است
است که منتهی به صعود مسیح میشود و بیحده و غیرانی بشهادت
حضرت مسیح منتهی شد تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است
که بعد از اتمام تعمیری بیت المقدس است که تا صعود مسیح این
شصت و دو هفته است هفت هفته عمارت بیت المقدس طول
کشید که عبارت از چهل و نه سال باشد این هفت هفته را چون
بر شصت و دو هفته ضم کنی شصت و نه هفته میشود و در هفته
اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت این هفتاد هفته تمام شد
در این صورت اختلافی باقی نماند

مطلب دوم - اثبات حضرت رسول صلی علیه و آله از کتب

مقدسه

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید
”و نئی مثل عصای من داده شد و مرا گشت بر خیز و قدس خدا و -
مذبح و نانیراکه در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن
خان قدس را بیرون انداز و انرا میمیزیراکه بامتها داده شده

(۱) مذاو ضات

است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود " از این
نی مقصود انسان کاملیست که تشبیه به نبی گشته و وجه تشبیه
اینست نبی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد و نعمات
بدیعی حاصل کند و همچنین آوازها هلك او از خود او نیست بلکه
الحان فی الحقیقه از نائیست که در او میدهند و همچنین آن نفس
مبارک قلب مقدسش از ما سوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسائر
شیئون نفسانی بیزار و بری و در مسازین نفس رحمانیست و دریانی
که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است اینست
که بنی تشبیه میفرماید و آن نبی مانند عصا است یعنی معین هر
عاجز است و شخص اما کراتیکه گاهست و عصای شبان حقیقی
است که بواسطه او اغنام خویش را شبانی میفرماید و در چمن زار
ملکوت سیرو حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن گفت " بر
خیز و قدس خداوند بج و انانیکه در آن عبادت میکنند بهمینا "
یعنی موازنه کن در نماز و کشف کمیت است یعنی آن شخص
گفت که قدس الاقداس و مذبح و انانیکه در آن عبادت میکنند
موازنه نما یعنی حقیقت حال آنانرا جستجو کن و کشف نما که در چه
رتبه و مقامی هستند و پیه شیئون و کمالات و سلوک و صفات هستند
و با سراران نفوس مقدسه که در قدس الاقداس مقام تقدیس و تنزیه
استقرار دارند مطلع شو " و صحن خان قدس را بیرون انداز و آنرا

مهمانزیرا بامتها داده شده " در اوائل قرن سابع میلادی که —
اورشلیم استیلا شد قدس الاقداس بظا هرظا هر نیز محفوظ ماند
یعنی آن بیت که سلیمان ساخته اما بیرون قدس الاقداس صحن
خارج ضبط شد و بامتها داده شد " و شهر مقدس را چهل و دوماه
پایمال خواهند نمود " یعنی امته چهل و دوماه که عبارت از هزار
و دویست و شصت روز است و هر روزی عبارت از يك سال که باین
حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدت در و قرانست
اورشلیم را ضبط و استیلا مینمایند زیرا بنص کتاب مقدس هر روز
عبارت از يك سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب
حزقیال در آیه ششم میفرماید " پس چهل روز متحمل گناه —
خاندان یهود خواهی شد هر روزی را بجهت توسالی قرار داد نام
این اخبار از مدت ظهور اسلام است که اورشلیم پایمال شد
یعنی احترامش باقی نماند ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون
و محترم ماند و این قضیه هزار و دویست و شصت سال است که
داشت و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت
اعلی باب جمال مبارکست که در هزار و دویست و شصت هجری
واقع شد و چون مدت هزار و دویست و شصت روز منقضی شد حال
اورشلیم شهر مقدس دوباره بنای محموری و آبادی گذاشته
و هر کس اورشلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند

ملاحظه میکند که چقدر محصور را با گذشته و دوباره محترم شده —
 این معنی آیه رویای یوحناست بظاهراً*** باری از کلمه قدس
 الاقدس مقصدان شریعت روحانیه است که ابدات تغییر و تبدیل
 نمیکند و منسوخ نمیشود و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانیه —
 است که منسوخ میشود و این شریعت جسمانیه که تعبیرش شهر
 مقدس فرموده هزار و بیست و شصت سال پایمال میشود "ویدو
 شاه خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت هزار و بیست و
 شصت روز نبوت نمایند" مقصود از این دوشاهد حضرت محمد رسول
 الله و جناب علی بن ابی طالب است در قرآن مذکور است که خدا
 بمحمد رسول الله خطاب میفرماید "انا جعلناك شاهداً و مبشراً
 و نذیراً" یعنی تو را شاهد و تبشیر دهنده و تخویف کننده از قهر خدا
 قرار دادیم معنی شاهد این است که اموریتصدیق و اثابت —
 میگرد و این دوشاهد احکامشان هزار و بیست و شصت روز که هر
 روز عبارت از یک سالست جاریست اما حضرت محمد اصل بود و علی
 فرع مثل حضرت موسی و یوشع میفرماید "ان دوشاهد پلاس در
 برگرد" یعنی بظاهراً لباس جدیدی در بر ندارند لباس قدیم
 دارند یعنی در بدایت در آنظامل سائره رونق ندارند و امرشان
 امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات
 حضرت مسیح در آنجیل است و احکام جسمانیاتش اغلب مطابق

احکام تورات است لباس قدیم کنایه از انست بعد میفرماید
اینانند دود رخت زیتون و دود چراغدان که در حضور خداوند
زمین ایستاده اند "این دود و نفس را بدود رخت زیتون تشبیه
میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون
روشن میشد یعنی دود و نفس که از آنان در حق حکمت الهیه کسه
سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع
و لامع خواهد شد لهذا چراغدانان نیز تشبیه شدند چراغدانان
محل نور است از آن نور ساطع میشود بهمین عسم از این وجوه
نورانیه نور هدایت مشرق و لائح است بعد میفرماید که "در حضور
خداوند ایستاده اند" یعنی به خدمت حق قیام دارند و خلوق
خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبائل عربیان متوحش بادیه را
در جمیع جزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان باعلی
مراقی مدنیت رسیدند وصیت و شهرتشان جمیعاً نگیر شد "و اگر کسی
بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی از دهانشان بدرشد
و دشمنان ایشان را فرو میگیرد " مقصد اینست که نفسی متاومست
ایشان نتواند یعنی اگر نفسی بخواهد در تعلیماتشان و یا در
شریعتشان و منی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان
و تفصیلاً ظاهر شد و احاطه بانها کند آنها را تمام نماید و سرکه
قصد اذیت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان ایشان

صاد رشود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که —
 جمیع اعدای ایشان مغلوب و مهزوم و معدوم گشتند و بظا هر ظا هر
 خدا انانرا نصرت فرمود بعد میفرماید " اینها قدرت برستن آسمان
 دارند تا ایام نبوت ایشان باران نبارد " یعنی در آن دوره —
 سلطانند یعنی شریعت و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علی
 فیض آسمانیست چون بخواهند این فیض را بدهند مقتدر بر آنند
 و چون خواهند باران نبارد باران در اینجا بمعنی فیض است
 بعد میفرماید " و قدرت برابرها دارند که آبها را بخون تبدیل
 نمایند " یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت حضرت موسی است
 و قوت حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خواهند
 آب نیل را بر قبطیان و منکران خون نمایند یعنی آنچه سبب —
 حیات آنانست بسبب جهل و استکبارشان علت موت آنان
 نمایند مثلاً سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که سبب
 حیات آن قوم بود از اعراض روانگرا و استکبار علت موت و هلاکت و —
 اضمحلال و ذلت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد اقتدار بر
 اهلاک اقوام دارند و میفرماید " جها نرا هرگاه بخواهند با انواع
 بلایا مبتلا خواهند کرد " یعنی قدرت و غلبه ظاهره نیز دارند
 که اشقیای و نفوسی که ظلم و اعتساف صرفند انانرا تربیت نمایند
 زیرا خدا یا این دو شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت
 فرموده چنانچه اشقیای و خونخواهی آن وستمکان عربان بادیه را که

مانند ذناب و سباع درنده بودند تا دایب نمودند و تربیت
کردند بعد میفرماید "و چون شهادت خود را با تمام رسانند"
یعنی چون آنچه را که ما موزند مجری دارند و تبلیغ رسالات
الهیة نمایند و ترویج شریعة الله کنند و تعالیم سماویة منتشر
کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدید آید و انوار فضائل
عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیه در اقوام پادیه حاصل گردد
میفرماید "آن وحش که از هاویه برمیاید با ایشان جنک کره
غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد گشت مقصد از این وحش
بنوامیه است که از هاویه ضلالت هجوم نمودند و همچنین واقع
گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویة که محبة الله
باشد هجوم نمودند و میفرماید با این دشمنان جنک نمود مراد
جنک روحانی یعنی یکی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن دو
باشد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دشمنان در
میان اقوام و قبائل منتشر شده بود یکی را نل و شئون حیوانیست
و شهوات نفسانیة غالب خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان
جنک کرد و غلبه خواهد یافت یعنی ظلمت ضلالت آن وحش
آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن دشمنان را خواهد
گشت یعنی حیات روحانی ایشان را در میان ملت محو خواهد
کرد و یکی آن شرایع و تعلیمات الهیة را از میان خواهد برد

ودین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر يك جسد
 مرده بی روحی بعد میفرماید "و بدنیهای ایشان در شارع عام
 شهر عظیم که بمعنی روحانی یسدم و مصر مسمی است جایی که
 خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند" مقصود از بدنیهای
 ایشان شریعة الله است و مقصود از شارع عام معرض عمومی است
 و مقصود از یسدم و مصر جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت
 این قطعه سوریه است و بالاخص اورشلیم چونکه بنی امیه در
 اینجا سلطنت داشتند و شریعة الله و تعالیم الهیه اول در اینجا
 از میان رفت و يك جسد بی روحی باقی ماند و مقصود از بدنیهای
 ایشان شریعة الله است که مثل جسد مرده بی روح مانده بود
 بعد میفرماید "و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتها بدنیهای
 ایشانرا سه روز و نیم نظاره میکنند ولی اجازت نمیدهند که بدنیهای
 ایشانرا بقبر سپارند" چنانچه از پیش بیان شد که با اصطلاح کتب
 مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم
 عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و بیست و
 شصت روز است و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از يك سال است
 یعنی هزار و بیست و شصت سال که عبارت از دوره نرکانست
 امتها و قبائل و اقوام جسد ایشانرا نظاره میکنند یعنی شریعة الله
 را تا شا میکنند لکن بموجب ان عمل نمینمایند ولی اجازت نمیدهند

که بدنهای ایشان یعنی شریعة الله بقبر سپرده شود یعنی
 اینها بظواهر شریعة الله تشبیه نمایند و نگذارند که بکلی از
 میان بروند و جسد بکلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت تـسـرک
 نمایند ولی بظواهر شریعة الله را ذکر و اسمی باقی بگذارند
 و مقصود از این قبایل احم و مللین بود که در ظل قرآن محسوس
 هستند که نگذارند بکلی امر الله و شریعة الله بظواهر ظاهر
 نیز محو و نابود گردد و چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی اس —
 اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار و روحانیات است
 از میان رفت آنرا فیض ائله عالم انسانی که از نتایج محبة الله و
 معرفت الله است غروب نمود و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات
 و زنا ائله شیطان غالب گشت و شخص شریعة الله چون جسد
 مرده در معرض عمومی موجود بود و مدت هزار و بیست و شصت
 روز که هر روزی عبارت از یک سال است و این مدت در و محمد است
 آنچه ایند و نغرتا سیم کردند و اساس شریعة الله بود امت از
 دست دادند فیض ائله عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح
 این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صداقت و عدالت
 و محبت و الفت و تنزیه و تقدیس و انقطاع جمیع صفات رحمانیه
 از میان رفت از شریعت يك صلوة و صیام باقی ماند و ۱۲۶۰
 سال که عبارت از دوره نرغانست این حال امتداد یافت و مانند

آن بود که این دو شخص فوت شده باشند و جسدشان بی روح
 یا قی مانده باشد بعد میفرماید "و ساکنان زمین برایشان خوشی
 و شادمانی کنند و نزد یکدیگر گرد آید و خواهند فرستاد از آن رو که
 آیند و نبی ساکنان زمین را معذب ساختند " مقصود از ساکنان
 زمین ملل و اقوام سائر چون امروزیان و اقوامی بلاد آسیاست که
 چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تخییر گردید و -
 شریعة الله را ترک نموده اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان
 رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند که فساد اخلاق
 در ملت اسلام حاصل گشت مطلوب اقوام سائر خواهند شد
 چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد ملاحظه نمائید
 که این ملت که در نهایت درجه افتاد بود حال چگونه اسیر
 و ذلیل گشته و اقوام سائر نزد یکدیگر گرد آید و فرستادند یعنی
 معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دو نبی ساکنان زمین را معذب
 ساختند یعنی ملل و اقوام سائر عالم را غالب شدند و مغلوب
 نمودند بعد میفرماید "بعد از سه روز نیم روح حیات از خداوند
 بدیشان عوامد که پرمای خود ایستادند و بینندگان ایشانرا
 خونی عظیم کمر گرفت " سه روز نیم یعنی ۱۶۰ سال چنانکه
 تفصیل از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی روح -
 افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تا سیم و

حضرت علی ترویج کرد، بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی
باقی مانده بود و دوباره روحی بان جسد آمد یعنی آن اساس و
تعالیم دوباره تاسیس شد یعنی روحانیات شریعة الله که
بجسمانیات و فضائلی که بر ذائل و محبة الله که ببغضاء و —
نورانیاتی که بظلمات و اخلاق رحمانی که بشیطانی و عدلی که
بظلم و رحمتی که ببغض و صدقی که بکذب و هدایتی که بضلالت
و طهارتی که بشهوات نفسانیه تبدیل شده بود بعد از سه روز
و نیم که با اصطلاح کتب مقدسه ۲۶۰ سالست دوباره آن —
تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه
بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدد شد و نهضات
قدوس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهائیان، پرورسید و صبح
هدایت دیدان و جسم بی جان دوباره زنده شدند —
و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

از اخبار ظهور جمال احمدی که بالحنان جلیل در حدیقه انجیل
مذکور سؤال رفته بود بدانکه ظهوران نیر اعظم و کوکب مکرم
در انجیل بکمال و شرف مشهور و مذکور است و لکن از این جهت
که الحان بدیع و رقاء اخدیة راجز نفوسی که بر معین صانیه
علم و عرفان وارد ادراک نعمایند لذا از ادراک معانی آیات
جلیله انجیل محروم گشته اند و در تیه وهم و هوای حیران

(۱) کتاب جلد دوم صفحه ۵۷-۶۲

وسرگردان شده اند از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت
احمدی شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم او آیه هفتم تا
آیه پانزدهم است که با تفصیل عبارت و واضح اشاره بیان میفرماید
این نص عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح
منقول و مسطور است که میفرماید " لکنی اقول لكم الحق انه غير
لكم ان الله يحب لانسان لم انطلق لايائكم المعزى ولكن ان
ان الله ارسل اليكم ومتى جاء ذلك بيكت العالم على خطيئته
وعلى يرو على النبوة " تا آنکه میفرماید " ان لكم امور كثيرة لا اقول
لكم ولكن لا تستطيعون تحملوا لان واما متى جاء ذلك روح
الحق فهو يرشدكم الى جميع الحق لانه لا يتكلم من نفسه بل
كلما يسمع يتكلم به ويخبركم بامور اتية " که خلاصه ترجمه آن
این است که میفرماید صعود من با فقر اعلی از برای شما بهتر
است زیرا تا من بمقعد صدق عند مليك مقتدر متعارج نشوم آن
روح تسلی دهند نصی آید چون صعود نمایم او را میفرستم و چون
آن روح پدایک در عالم خاک ظاهر شد الزام میفرماید ناس را بسه
چیز برگزیده و نیکوئی و جزایبند از چند آیه میفرماید: «موروا سرا ر
بسیار در خزینه قلب مستور ماند و لئالی حکمت ربانیه در صدف
سینه محفوظ و باقی ماند و لکن شما استطاعت استماع انرا
ندارید و حمل این کلمه اعظم را نتوانید و اما چون آن روح حق
ظا هر گرد در ارشاد میکند شما را بر جمیع حق زیرا آنچه او میفرماید

از نزد نفس خود نمیگردید بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم میکند
این يك نغمه از نغمات انجیل است که در خصوص تخریب سل
نازل شده و لکن چون معشر انجیل در تیره ضلالت و عمی
افتاده اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ انکاشتند و —
بتاویلات موهومه تشبث جستند و گفته اند که مقصود از این
آیات روح القدس است که بعد از صعود حضرت مسیح بر
حواریین نازل شده و این عادت کل امام است که از معانی
محکمہ آیات الهیه چشم میپوشند و بتاویلات و همیه متشابه
متشبث میشوند حال شما ملاحظه بنمائید که چه قدر این قول
سخیف و واضح البطلان است و لا میفرمایند تا من نروم او —
نمیایند این دلیل برای نیست که ان روح تسلی دهند و در زمان
حضرت مسیح موجود نبود و بعد خواهد آمد و لکن روح القدس
لم یزل ملازم ان حضرت بوده دیگر این معنی ندارد تا من
نروم او نمیاید و (ثانی) آنکه میفرماید که امور بسیاری هست که
شما استطاعت استماع انرا ندارید که من بگویم و لکن ان روح —
مقدس بیان میفرماید و بر تمام حق ارشاد میفرماید حال
ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحین روح القدس اقنوم ثالث
و روح الله مسیح اقنوم ثانی است بعد از آنکه از اقنومین اعظمین
حجبات جهلیه ناس خرق نشد و بنفحات قدسیه این نورین

اعلیین موفق بررشد و هدایت تامه نشدند بعد از صعود ان نیر اعظم اسرار مکنونه غیبیه وحکم خفیه ربانیه را از اقسام ثالث که روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع و متحمل گشتند و حال آنکه این واضح است که در ظل تربیت ان جوهر الجواهر و روح الارواح مع تاجیدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود و سبغات ظلمتیه او بنا بر مقتضای ربانیه مخترق نگردد صد هزار سال نفحه روح القدس او را تا تاثیر نبخشند و هذا هو الحق المعلوم پس واضح و مبرهن شد که این آیه مبارکه دلیل بر ان است که بعد از جمال عیسوی روح مکرمی و جمال اعظمی ظاهر میشود که تربیت او اعظم از تربیت روح الله است و ثالثا میفرماید او من عند نفس خود بیان نمیفرماید بلکه موبد یجنود و حی الهیه است و آنچه از ملکوت عزت بسمع مبارکش میرسد بیان میفرماید ملاحظه کنید که چگونه واضح است که ان روح تسلی دهند و شخصی است که ملهم بالهامات سمائیه و منبع و معین و حی ربانیه است زیرا روح القدس را سمعی نبود که استماع نماید خلاصه کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور احمدی واضح است و اشاراتی که حواریین از توراۃ بظهور حضرت روح استدلال نمودند اندک ابا این تصریحی نبود چنانچه اگر توراۃ مطالعه شود واضح و مبرهن میگردد و الیوم یهود نیز ان اشارات توراۃ را تا ویلات میکنند و فی الحقیقه اشارات توراۃ حکم تلویح

دارنده تصریح ۷۷

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس را اورشلیم الهی
در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریعة الله است که گاهی بعروس
تشبیه میفرماید و گاهی با اورشلیم تعبیر مینماید و گاهی با سمان جدید
زمین جدید تفسیر میفرماید چنانچه در باب بیست و یکم از -
مکاشفات یوحنا میفرماید " دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید
چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و در یاد یگرنمی باشد و
شهر مقدس را اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان
نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته
است و آوازی بلند از آسمان شنیدم میگفت اینك خیمه
خدا با او میانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان -
قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان
خواهد بود " ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است
که مقصد از آسمان و زمین اول را اوامر شریعت سابق است زیرا
میفرماید آسمان و زمین اول در گذشت و در یاد یگرنمی باشد یعنی
ارضای محض است و در او شریعت نبود یعنی تعالیم
و شریعة الله در روی زمین جمیعاً منتشر گرد و کل بشر را امر

حق و اخل گرد و وکره ارض بتمامه مسکن انسان مومن شود پس
 دریناوند زیرامسکن وماوای انسان ارض یا بس است یعنی دران
 درومیدان آن شریعت جولانگاه انسانست وارض مستقراست
 اقدام ایران نلغزد و همچنین شریعة الله را بشهرمقدس و اورشلیم
 جدید تعبیرمینمایند و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که
 از آسمان نازل میشود شهر سنك و اهلك و خشت و خاک و چوب
 نیست شریعة الله است که از آسمان نازل میشود و تعبیر جدید
 میفرماید زیرا اورشلیم که از سنك و خاک است واضح است که از آسمان
 نزول ننماید و تجدید نشود و آنچه تجدید میشود شریعت است
 و همچنین شریعة الله را تشبیه بحروس آراسته فرموده که در
 نهایت تزیین جلوه نماید چنانچه از پیش گذشت در فصل بیست و
 یکم از رویای یوحنا که شهرمقدس و اورشلیم جدید را دیدم که از
 جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که
 برای شوهر خود آراسته است و در فصل دوازدهم از رویای یوحنا
 مذکور است که میفرماید "علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی
 که افتاب را در پیرود و ماه زیر پایش و بر سرش تاجی از دوازده
 ستاره است" این زن آن عروس است که شریعة الله است که
 بر حضرت محمد نازل شد و افتاب و ماه که در روز بر قدم دارند و
 دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرسود و دولت
 عثمانی زیرا علامت دولت فرسوده است و علامت دولت

عثمانی هلاست که ماه است این آفتاب و ماه رمازدود ولست
 است که در ظل شریعة الله است و بعد میفرماید که بر سرش تاجی
 ازد وازده ستاره است و این د وازده ستاره عبارت ازد وازده
 ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مریبان ملت کسه
 مانند ستاره در افق هدایت میدرخشیدند بعد میفرماید " و
 آبتن بود ازدرد و عذاب زائیدن فریاد بر میاورد " یعنی
 این شریعت در مشگلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد
 تا ولد ی کامل ازین شریعت حاصل گرد یعنی ظهور بعد و موعود
 که ولد ی کاملست در آغوش این شریعت که مانند مادر است
 ظهورش یابد و مقصود ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است کسه
 فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که
 طفل و نتیجه شریعة الله که مادر است و موعودان شریعت
 است در ملکوت ان شریعت تحقق یافت ولی از تسلط
 از درها نزد خدا بوده شد بعد از ۱۲۶۰ روز از درها محو شد آن
 زاده شریعة الله موعود ظاهر گشت " و علامتی دیگر در آسمان
 پدید آمد که اینک از درها ی بزرگ آتشگون که او را هفت سرو
 ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسرود مشثل ستارگان
 آسمانرا کشید و بر زمین ریخت " آن از درها بنی امیه است که
 مستولای بر شریعت محمدیه شدند و هفت افسر عبارت

از هفت مملکت و سلطنت است که بنوامیه بران استیلا یافتند مملکت
 روم که در بریه الشام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت مصر مملکت
 افریقا یعنی تونس و جزائرو مراکش مملکت اندلس که آلان اسپانیا است
 مملکت ترك ما وراء النهر بنوامیه بر این ممالك استیلا یافتند و ده
 شاخ که عبارت از ده اسم از ملوك بنی امیه است که بدون تکرار ده
 پادشاهند یعنی ده اسمند که ریاست و سلطنت کردند اول ابی
 سفیانست و آخر مروان زیرا اسماء بعضی شان تکرار یافت من جمله ده و
 معویه و سه یزیدند و دو ولید و دو مروان اینها مکرر شده اند چون من
 ده تکرار اسماء حساب شود ده میشوند و این بنوامیه بدایتشان
 ابوسفیانست که وقتی امیر مکه بود و سرسلسله امویانست و آخرشان
 مروان ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان آسمان
 بودند محو کردند " و اژدها پیش آن زن که میزاید بایستاد تا
 چون بزاید فرزند او را ببیند " این زن شریعة الله است چنانچه
 از پیش گذشت و ایستادن در نزد آن یعنی آن اژدها مراقب بود
 تا آن زن بزاید فرزند او را ببیند و این فرزند آن مظهر موعود بود که
 زاده شریعت محمدیه است و بنوامیه همیشه منتظر آن بودند که
 آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است
 او را بدست آرند و محو و نابود کنند زیرا نهایت خوف از ظلم و مظهر
 موعود داشتند و هر جانفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که

د رانظا ر محترم بود اورا هلاك نمودند "پس بپسری زائید كسبه
 همه امتهای زمین را بعضای آهنین حكمرانی خواهد كرد "
 این پسر بزرگوار مظهر موعود است كه از شریعة الله تولد
 یافت و د راغوش تعالیم الهیه پرورش شد و عصای آهنین
 كناية از قوت و قدرتست نه شمشیر یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع
 امتهای زمین را شبانی خواهد فرمود مقصود از این فرزند -
 حضرت اعلی است "و فرزندش بنزد خدا و تخت او رفود هشد "
 این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است كه صعود بحیز ملكوت
 عرش الهی مركز سلطنت الهیه فرمودند ملاحظه نمائید كسبه
 چقدر مطابق واقعست "وزن ببیا بان فرار كرد " یعنی شریعة
 الله بصحرا فرار كرد یعنی بصحرای واسع حجاز و جزیره العرب
 انتقال نمود " و رانجا مكانی از برای وی از خدا مهیا شده است "
 یعنی جزیره العرب ماوی و مسكن و مركز شریعة الله شد " تا اورا
 مدت هزار و بیست و شصت روز پیوروند " و این هزار و بیست
 و شصت روز هر روزی با اصطلاح كتاب مقدس عبارت از يك سالست
 چنانكه از پیش گفت و شریعة الله هزار و بیست و شصت
 سال د ریادیه عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود
 از او تولد گشت د یگر حكمی بعد از هزار و بیست و شصت سال
 از برای ان شریعت نماند زیرا عمره ان شجر ظاهرا گرید و نتیجه

حاصل شد ملاحظه فرمائید که چقد رنبوتها مطابق یکدیگر است در
مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین نماید و انبیا نبی
سه روز و نیم تصریح کند این نیز چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه
هزار و بیست و شصت روز میگردد لهذا در مکاشفات یوحنا در جای
دیگر صراحتاً هزار و بیست و شصت روز بیان کند و در کتاب مقدس
منصوص است که هر روزی عبارت از یک سالست و از این صریحتر
ممکن نیست که جمیع اخبار را یکدیگر توافق نماید و حضرت بـاب
در سنه هزار و بیست و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ
عموم اسلامست ظاهراً هر شد و در کتاب مقدس اخباری از این صریحتر
در حق هیچ ظهوری نیست اگر انصاف باشد توافق این اوقات
مذکور از لسان بزرگواران اعظم برهانست و بهیچ وجه تاویل
برنمیدارد خوشحال نفوس منصفه که تحری حقیقت نمایند اما اگر
انصاف نباشد محاججه کنند و مجادله نمایند و انکار را مروا ضح کنند
مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفسیر
و بیان حضرت مسیح و حواریین مینمودند و بجهله عوام امر را مشتبه
میکردند که این اخبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود
است که من بعد بشرط مذکور در تورات خواهد آمد و از جمله
شروط سلطنت و جلوس بر سر پیر اود و ترویج شریعت تورات و ظهور
عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است لهذا اناس
را محتجب از مسیح نمودند •

مطلب سوم - در اثبات حضرت اعلی و حضرت بهاء الله از کتب

مقدسه

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (مناوضا)

چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال ثابت شد حال باثبات
ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی پردازیم و تا بحال ادله
عقلی ذکر کردیم خال باید ادله نقلی ذکر کنیم در آیه سیزدهم
فصل هشتم از کتاب دانیال میفرماید و مقدس متکلم میرا شنیدم
و هم مقدس دیگر را که ازان متکلم میپرسید که رویای قربانی
دائمی و عصیان خراب کننده تا یکی میرسد و مقام مقدس تو -
لشکر بیایمالی تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار
و سیصد شبانه روزانکه مقام مقدس مصنی خواهد گردید تا آنکه
میفرماید این رویا نسبت بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت و این
خرابیت و این حقارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس
گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روزانکه مقام مقدس مصنی خواهد
شد خلاصه مقصد اینجاست که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند
و بنص تورات هر روزی يك سالست پس از تاریخ صد و نهمان -
از تحسنتا بتجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت
مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور
حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال را ضم برای -

کئی ده هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر روی دانیال در سنه ۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنص خود دانیال ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور را معین میفرماید و دیگر اخبار ظهور ازین صریحتر نمیشود و حضرت مسیح در اصحاب بیست و چهارم از انجیل متی آیه سیم تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه اینست "و چون بگوزنتون نقشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که این امر کی واقع میشود و نشان آمدن تو را نقضای عالم چیست" از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود "پس چون مکروه و پیرانیرا که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس بریاشده بینید هر که خواند در ریاضت کند" انتهى و جواب را حواله باصحاب ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاب را بخواند آن زمان را در ریاضت خواهد نمود ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل است باری حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائیم تاریخ ظهور جمال مبارک بسننه قمری از بعثت و هجرت حضرت محمد بیان مینماید زیرا در شریعت حضرت محمد سنه قمری معتبر است و معمول به ازیران در شریعت در هر خصوص از احکام عبادات سنه قمری معمول به است در اصحاب دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید "و بیگس

مرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای شهر میایستاد گفت که
انجام این عجائبات تا بچند میگذرد و آن مرد ملبس شده بکتان
را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که دست
راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده بحیای
سوگند یاد نمود که برای یک زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد
بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس بانجام رسد انگاهمه این
امور با تمام خواهد رسید " روز را هر چند از پیش بیان نمودم دیگر
احتیاج بیان ندارد ولی مختصری مری میشود که هر روز با
عبارت از یک سالست و هر سال عبارت از دوازده ماه است پس
سه سال و نیم چهل و دوازده میشود و چهل و دوازده و یکست
و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدس عبارت از یک سالست
و در سنه ۱۲۲۶ از هجرت محمد تاریخ اسلامی حضرت اعلی
مبشر جمال مبارک ظاهراً هر شد و بعد از آیه یازدهم میفرماید و " از
هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی
هزار و یکست و نود روز خواهد بود خوشحالانکه انتظار گذشت و
بهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد " بدایت این تاریخ قمری از
یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه
سال بعد از بعثت بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و
کسی جز خدیجه و ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال

اعلان گردید و جمال مبارک در سینه هزارود و یست ونود از اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

بعد از سه روز و نیم که با اصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدد شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت میداد و جسم بی جان دوباره زنده شدند و این دوزر کواریکی موسس و دیگری مروج قیام کردند و چراغدان بودند زیرا بنسور حقیقت جبهان را روشن نمودند بعد میفرماید و آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید باینجا صعود نمائید پس را بر آسمان بنشینید شدند " یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعلیم و تیشیر مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدند و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید حال باید مانند مسیح جانرا ندای جانان کنید و شهید گردید و ان افتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت - کبری غروب نمود و با آسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید " و دشمنان ایشان را دیدند " یعنی دشمنان ایشان بسیاری از بعد از شهادت مشاهده علوم منزلت و سمودن قبت ایشان را نمودند

و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند بعد میفرماید "و در همان ساعت زلزله عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند " این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر ویر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و قحط و غلاوج و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند داشت بعد میفرماید "و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تمجید کردند " چون زلزله در نارس واقع جمیع بازماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و بتمجید و تسبیح مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند پس میفرماید "وای - دوم رکذشته است اینک وای سوم بزودی میاید " وای اول ظهور حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام وای دوم حضرت اعلی له المجد و الثناء وای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و تجلی جمال موعود است و بیان این مطلب در کتاب حزقیال فصل سیام مذکور است چنانچه میفرماید "و کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین میفرماید و لوله کنید و بگوئید وای برانروز زیرا که انروز نزد یکست و روز خداوند نزد یکست " پس معلوم شد که روز وای روز خداوند است زیرا در انروز وای بر غلغلانست

وای بر که کار نیست وای بر جاهلانست اینست که میفرماید وای
 دوم در گذشت اینک وای سوم بزودی میاید واین وای سوم روز
 ظهور جمال مبارکست یوم الله است و نزدیکست بیوم ظهور —
 حضرت اعلیٰ بعد میفرماید ” و فرشته هفتم بنواخت که ناکسای
 صداها ی بلند در آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان
 از ان خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد الابد حکمرانی خواهد کرد ”
 آن فرشته انسانست که بصفات ملکوتیه متصف که بخلق و خوی
 فرشتگان مبعوث شود و نداها ی بلند شود که ظهور مظهر الهی
 نشرو اعلان شود که یوم ظهور رب جنود است و دوره دوره رحمانی
 حضرت پروردگار در جمیع کتب و صحف انبیاء موعود و مذکور که در
 آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه تشکیل میشود و جهان
 تجدید میگردد و روح جدیدی در جسم امکان میدهد میشود و
 موسم بهار الهی آید ابر رحمت ببارد و شمس حقیقت بتابد و نسیم
 جان پرور بوزد و عالم انسانی قمیص تازه در بر نماید روی زمین
 بهشت برین گردد و عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد
 از میان برخیزد و راستی و راستی و اشتی و خدا پرستی بمیان آید
 و الفت و محبت و یگانگی جهان را احاطه کند و خداوند تا ابد الابد
 حکمرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیه ابدیه تشکیل میشود
 و آن یوم الله است زیرا جمیع ایامی که آمده و رفته است ایام
 موسی بود ایام مسیح بود ایام ابراهیم بود و همچنین ایام

سائرنیایا بود، اما آن یوم یوم الله است زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و اشراق طلوع خواهد کرد بعد میفرماید "و ان بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکری خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی" و در هر دوری اوصیا و اصفیاء و ازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب و ازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی و ازده نفیب روسای اسقاط بودند و در ایام حضرت مسیح و ازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد و ازده امام بودند و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند و برابر جمیع زیراعظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بان مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و کوبند که ترا شکر میکنیم "ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته بسطنت پرداختی" یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه

خواهی آورد و هر چند سلطنت د ائمه بوده و همیشه خدا
 سلطنت داشته و دارد و لکن در اینجا مقصود سلطنت مظهر نفس
 اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیست
 اجرا خواهد کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه جهان را بکشد نه
 بجنگ و جدال و بصلح و سلام بیا راید نه بسیف و سنان و ای—
 سلطنت الهیه را بمحبت صحیحه تاسیس کنند نه بقوت خریبه و این
 تعالیم الهیه را بمهربانی و صلاح ترویج نمایند نه بد رشتی و سلاح
 و چنان تربیت کنند که ام و ملل هر چند در تباین احوال و اختلاف
 عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند کرگ و بره و مار و طفل
 شیر خواره و پلنگ و بزغاله اند با هم همدم و هم اغوش و هم راز کردند
 بکلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مباحثه ملی زائل و کل در ظل
 شجره مبارکه نهایت الفت و لیتیم خواهند یافت بعد میفرماید
 "و امتهما خشمناک شدند" زیرا که تعالیم تو مباحثه هوای نفسانی
 سائر ملل بود غلبه تو را هر کردید یعنی کل بخساران مبین مبتلسی
 شدند زیرا متابعت و صایا و نصایح و تعالیم تو ننمودند و از فیض ابدی
 تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند بعد میفرماید
 "و وقت مردگان رسید تا برایشان داوری شود" یعنی وقت آن
 رسید که مردگان یعنی نفوس که از روح محبة الله محروم و از حیات
 مقدس ابدیه بی نصیب هستند بعد الت حکم شوند یعنی بآنچه

استحقاق و استعداد دارند مبعوث کردند و حقیقت این اسرار را واضح گردانی که درجه درجه پستی در عالم وجود هستند که فی الحقیقه حکم اموات دارند بعد میفرماید "تا بندگان یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ - اجرت دهی" یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی مختص - بگردانی و انانرا مانند ستارهای آسمانی از افاق عزت قدیم - درخشنده فرمائی پرورش و سلوکی موفق فرمائی که روشنی عالم انسانیت و سبب هدایت و علت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی بعد میفرماید "و مفسدان زمین را ناسد گردانی" یعنی نفوس غافل را بکلی محروم کنی زیرا کوری کوران ظالم کرد و بینائی بینا یان آشکار شود جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و دانائی اهل هدایت واضح کرد و از اینجهت مفسدان ناسد شوند بعد از این مقام میفرماید "و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت" یعنی اورشلیم الهی پیدا شد و قدس الاقداس ظاهر گشت قدس الاقداس در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تأخیر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس الاقداس است و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین جسمانیه است که

شهر اورشلیم است این است که اورشلیم آسمانی گفته میشود خلاصه
چون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع درخشد
گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات
جهل و نادانی زائل گردد جهان جهان دیگر شود و نورانیت —
احاطه نماید لهذا اقدس الاقداس ظاهر گردد بعد میفرماید " و
قدس خدا در آسمان مفتوح گشت " یعنی بسبب انتشار این تعالیم
الهی و ظهور این اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب فلاح
و نجات در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماوی —
اشکار شود بعد میفرماید " و تابوت عهد نامه اود رقدس او ظاهر شد [۲]
یعنی کتاب عهد اود رقدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و
معانی عهد و پیمان اشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و اواز
امرالله جهانگیر شود اهل نقض خوار و نایل شوند و اهل ثبوت عزیز
و جلیل گردند زیرا بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم
بعد میفرماید " و بر قها و صداها و رعد ها و زلزله و تگرگ عظیمی
حادث شد " یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود
و برق قهرو غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد
و زلزله شبها حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق بسیار
و مدعیان ایمان یقین و امتحان افتند •

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

(۱) مفاتیح ص ۴۸ — ۵۲

أصحاح یازدهم از اشعیا آیه اول میفرماید "و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشهایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند و خوشی او و ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود دآوری نخواهد کرد و بروفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود بلکه — مسکینان را بعد از آن دآوری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین بر راستی حکم خواهد نمود و جهان را بعضای دهان خویش زده شیران را بنهخه لبهای خود خواهد گشت و گمریند گمسرش عدالت خواهد بود و گمریند میان نشانم انت و گرت بابر سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند و کابا خرس خواهد چرید و بچههای آنها با هم خواهند خوابید و شیرمشل کاوگاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سر ران ما بازی خواهد کرد و طفل از شیر یازده شده دست خود را بر خانه افندی خواهد گذاشت و د ر تمامی کوه مقدس من سرور و نساد ی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبها می که در یارامی پوشاند " انتهی این نهال از دوحه یسی هر چند در حق حضرت مسیح صادق میاید زیرا یوسف از سلاسله

یسی پد رحضرت د اود بود ولی چون حضرت بروج الهی موجود شده بود ند خود را ابن الله نامیدند اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق بود و از این گذشته وقوعاتی را که بیان میفرماید که در زمان آن نهال خواهد شد در صورتی که تاویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع اگر چنانچه تاویل نشود قطعاً هیچ يك از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته مثلاً پلنگ و بزغاله و شیر و کوساله و مار و لیل شیرخواره را گنایه و رمز از ملل و امم مختلفه و طوائف — متباغضه و شعوب متنازعه که در غدیت و عداوت مانند کرب و بره هستند کوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح الفت و اتحاد یافتند و زنده گشتند و با هم آمیزش نمودند اما "در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد ی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفه الله پسر خواهد بود مثل آبهای که دریا را میپوشاند" این کیفیت در ظهور حضرت مسیح وقوع نیافت زیرا الی الان ملل مختلفه متباغضه در دنیا موجود و مقرارال اسرائیل قلیل و اکثر از معرفه الله بی بهره اند و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح نشد یعنی در میان ملل متعدایه متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال مند فسخ نکشت و آشتی و راستی حاصل نشد چنانچه الی الان در نفس — طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است اما این در حق جمال مبارک بتمامه مطالبقت حرفاً بحرف و

همچنین در این دورید یح جهان جهان دیگر کرد و عالم -
 انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال
 بصلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت در بین طوائف و امم
 و شعوب و دول محبت و الفت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم
 کرد و عاقبت حرب بکلی ممنوع شود و چون احکام کتاب مقدس
 اجرا کرد و منازعات و مجادلات در محکمه عمومی دول و ملل
 بشهات عدالت فیصل خواهد یافت و متماثل متحد شده حل خواهد
 گشت قطعات خمس عالم حکم یک قطعه یابد و امم متعدد به یک
 امت شود و روی زمین یک وطن و نوع انسان یک طایفه شود و
 ارتباط اقالیم و امتزاج و ایتراف و التیام اقوام و طوائف بدرجه
 رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد نور محبت
 آسمانی بدرخشند و ظلمات بغض و عداوت بقدر امکان زائل گردد
 صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره مبارکه حیات
 چنان نشوونما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند اقویا وضعفا و
 لغنیا و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعادی که مانند کرب و بره و
 پلنگ و بزغال و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت و
 ایتراف و عدالت و انصاف با هم معامله نمایند و جهان از علوم
 و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفه الله مملو خواهد گشت حال
 ملاحظه نماید که در این عصر عزیمت که قرن جمال مبارک است

علوم و معارف چقد رتقی نمود ه است و اسرار کائنات چقد رکشف
 شده است و مشروعات عظیمه چقد رظهور یافته است و روز بروز
 د راز دیاد است و عنقریب علوم و معارف مادیه و معرفت الهیه
 چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید که دیدمها حیران ماند و سر
 این آیه اشعیا " زیرا که جهان از معرفت الله پر خواهد بود " بتمامه
 ظاهر خواهد گشت و همچنین ملاحظه نما که د ر این مدت قلیله
 که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام و طوائف
 د ر ظل این امر داخل شده مسیحی و یهود و زرتشتی و هندو و
 بودی و ایرانی کل د ر نهایت الفت و محبت بایکدیگر آمیزش نمایند
 گانه این نفوس هزار سالست که خویش و پیوند بایکدیگرند بلکه
 مانند پدر و فرزندان و رود ختر و خواهر و برادرند این یک معنی از
 معانی الفت گرگ و بره و ملنگ و بزغال و شیر و کوساله است و از جمله
 وقایع جسیمه که د ر یوم ظهور ان نهال بیهمال وقوع خواهد یافت
 علم الهی بجمیع امتها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل
 د ر ظل ان علم الهی که نفسان نهال ربانیت د ر آیند و ملت
 واحد گردند و وحدیت د نیه و مذ هبیه و مباینت جنسیه و نوعیه
 و اختلافات وطنیه از میان برخیزند کل دین واحد و مذ هب واحد و
 جنس واحد و قوم واحد شوند و د ر وطن واحد که کره ارض است
 ساکن گردند صلح و اشتی عمومی د ربین جمیع د ول حاصل گردد

وان نهال بیمهال جمیع اسرائیل را جمع خواهند کرد یعنی
 اسرائیل در دوره آن در ارض مقدس جمع خواهند شد و امت
 یهود که در شرق و غرب و جنوب و شمال متفرقند مجتمع شوند
 حال ملاحظه نمائید که این رفایح در دوره مسیح واقع نگشته
 زیرا امتها در زیر علم واحد که ان نهال الهیست در نیامدند و
 در این دوره رب الجنود کل ملل و امم در ظل این علم وارد
 خواهند گشت و همچنین اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در
 دوره مسیحی در ارض مقدس مجتمع نشدند اما در بدایت دوره
 جمال مبارک این وعد الهی که در جمیع کتب انبیاء منصوص است
 بنای ذلهورگذاشته ملاحظه مینمائید که از اطراف عالم طوایف
 یهود بارض مقدس آیند و قریا و اراضی تملک نمود و سکنی کنند
 و روز بروز راز دیادند بقسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان
 گردد.

خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء

درباره حقانیت مظلما هر مقدسه الهیه که در رمه اسکند ریه

در هتل ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردیده است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

”مظلما هر مقدسه الهیه هر يك عالم امکان را شمس د ر-

نهایت اشراق بودند هر يك وقت طلوع عالم را روشن نمودند ولی

کیفیت طلوع تفاوت دارد حضرت موسی کوکبش اشراق کرد بر

افاق ولی بقوه قاهره شریعت الله را در میان بنی اسرائیل

منتشر نمود ولی تجاوز بجائی دیگر نکرد بلکه حصر دینی اسرائیل

بود یعنی کلمه الله روح ایمان به بنی

اسرائیل بخشید و آن ملت در ظل شریعت حضرت در جمیع

مراتب ترقی کرد و توسیع یافت تا رسید بزمان سلیمان و داود و

پانصد سال طول کشید تا چنانکه باید و شاید امر منتشر شد در زمان

نرعون بنی اسرائیل نفوسی در نهایت ذلت و ضعف بودند و مستغرق

در رهوی و هوس و در نهایت در جهه سوء اخلاق بقوه معنوی

حضرت موسی ترقی کردند و از ظلمات نجات یافتند و سبب نورانیت آفاق شدند و تحت تربیت الهی تربیت گشتند تا به منتهی درجه ترقی رسیدند بعد منحرف از صراط مستقیم و منحرف از منهج غیوم گشتند و باره بذل قدیم افتادند تا دوره حضرت مسیح آمد گوگرد عیسوی طلوع نمود در ایام آن حضرت معدودی قلیل مهتدی بنور هدایت شدند و مشغول بنار محبت الله گشتند منجذب شدند و منقطع از ماسوی الله گشتند از راحتشان از دولتشان از حیاتشان گذشتند و جمیع شئونشان را فراموش نمودند ولی معدودی قلیل بودند مؤمنین حقیقی فی الحقیقه و از ده نفر بودند و یکی از آنها اعراض کرد و استکبار نمود محصور در ریاضه و فروچند زن شد سیصد سال طول کشید تا امر حضرت انتشار یافت و کلمه الله نافذ شد و ندای ملکوت الله بجمیع اطراف ارض رسید و روحانیت و نورانیت حضرت جهان را زنده و روشن کرد زمان حضرت رسول علیه السلام رسید نیر حضرت رسول طلوع نمود ولی در یک بیابانی شن زار خالی از آب و علف که از سطوت ملوک دور بود و غوه غلیمه مفقود قوای نافذ و سائر ممالک در آنجا نبود — ندانست بلکه محصور و چند قبائلی بود که در نهایت ضعف بودند فقط بالنسبه بیکدیگر مکرر صولتی داشتند و قبیلہ اعظم

انها قریش بود که قوه اعظم آنها هزار نفر بود که در مکه حکومت می نمودند و ریایه العرب زندگانی میکردند از انتظام و اقتدار فی الحقیقه عاری بودند و سلاحشان عبارت از شمشیر و نیزه و عصا بود حضرت یقوه قاهره امرالله را بلند نمود و این معلوم است که هر نفسی که قوه قاهره بیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد و هر عاصی فوراً مایع شود اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متاثر نشود و لالت کنی و بیاناتی نمائی که در سنگ تاثیر نماید و او ابداً اثر نکند بجزئی قوه قاهره چنان متاثر شود که فوراً خاضع و خاشع گردد و امتثال امر نماید حضرت یقوه قاهره امرشانرا بلند کردند و علمشانرا برافراختند و شریعت الله انتشار یافت اما جمال مبارک و حضرت اعلی در زمانی ظالم شدند که قوه قاهره در ول زلزله برارگان عالم انداخته بود در محلی معتکف و دراز - عمار نبود در قطب آسیا ظالم شدند و اعدای جمیع انواع اسلحه مسلح بودند حکایت قبیله قریش نبود هر د ولتی با پنجهزار توپ ده کرور لشکر در میدان حرب جولان میداد یعنی جمیع دول در نهایت اقتدار بودند و جمیع ملل در نهایت قوت و عظمت اگر تاریخ رجوع نماید از بدایت تاریخ الی یومنا هذا در هیچ عصر و قرنی در ول عالم باین اقتدار نبودند و ملل عالم باین انتظام نبودند در هیچ وقتی شمس حقیقت از افق رحمانیت طلوع

نمود ولی در نهایت مظلومی وحید و فرید و بی معین و نصیر
 و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک دائما قیام داشت در موارد
 بلا و مصیبتی بروجود مبارک وارد شد بلیه ای نماید که
 بنهایت درجه بروجود مبارک وارد نیامد جمیع تکفیر کرد
 تحفیر نمودند ضرب شدید زدند مسجون کردند سرکون
 نمودند و عاقبت در نهایت مظلومیت از وطن اخراج و نفی
 بحر اقیانوس نمودند و باره با سلامبول و از سلامبول با رسوم پرتغالی
 منفی نمودند و بعد بخراب ترین قلعه های عالم مانند
 قلعه عکا فرستادند و در آنجا مسجون نمودند و یکرازا اینجا
 موقعی بدتر اعظم برای نفی و حبس متصور نمیشد و سرگونی
 اعظم از این ممکن نه که چهار مرتبه و بالاخره در قلعه مثل
 عکا مسجون کردند چنین واقعه ای یعنی چهار مرتبه نفسی
 از محل سرگونی بمحل نفی و از محل نفی بسجن اعظم افتد
 تاریخ نیست یا وجود این در سجن در زیر زنجیر متاعمت بمن
 علی الارض یعنی با جمیع ملوک و ملل فرمودند در وقتیکه در
 زیر چنگ و زجر آنها بودند ان الواح ملوک صد دریافت و اندازات
 شدیده شد و ابدا در سجن اعتنائی بدولتی نفرمودند
 مختصرا اینست که امرش را در سجن چهار تکفیر کرد در زیر زنجیر
 آوازه کلمه الله بشرق و غرب رساند و رایات ملکوت مرتفع

نمود و انوار^ش ساطع گردید و جمیع قوای عالم مقاومت نتوانست
هر چند بظلام مسجون بود ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که
هر مسجونی در سجن ذلیل است حقیر است و قاعده چنین است
ولی او چنین نبود مثلاً جمیع ارباب مناصب و مامورین که بودند
در ساخت اقداس خاضع و خاشع بودند و جمیع زائرین احباب
مشاهده عیاناً مینمودند که بعضی از امراء ملکیه و عسکریه نهایت
التماس مینمودند که مشرف شوند قبول نمیفرمودند متصرف عکاس
مصطفی خیا^ی پاشا خواست که دقیقه مشرف شود قبول نشد
فرمان پادشاهی این بود که جمال مبارک در اقلای مسجون
باشند و اگر نفسی بخواهد بحضور مبارک مشرف شود حتی متعلقین
مبارک نکذارند و در نهایت مواظبت باشند که مبادا نفسی بحضور
رود در همچو وقتی مسافرخانه برپا بود و خیمه مبارک در کوه کرمل
برپا و مسافرین از شرق و غرب میامدند با وجودیکه حکم پادشاهی
این بود ولی ابداً بحکم پادشاه بتضییق حکومت اعتناء نمیفرمودند
در سجن بودند اما کل خاضع بودند بحسب ظاهرمحکوم بودند
اما بحقیقه حاکم بحسب ظاهرمسجون بودند ولی در نهایت
عزت مختصر اینست که جمال مبارک امرش را در زیر حکم زنجیر
بلند نمود این برهائی است که کسی نمیتواند انکار کند هر نفسی
را سرکون مینمودند از روز بون میشد محموم میشد ولی جمال مبارک

را سرگونی سبب علوا مرشد و هنرفسی را مسجون میکنند سبب
اضمحلال اوست اما مسجونى جمال مبارك سبب استقلال او
شد هنرفسى را براى جمهور هجوم میکنند معدوم میشود و لکن
هجوم جمهور بر جمال مبارك سبب اشراق نورگشت انوارش
ساطع شد آیاتش لامع گشت حجتش کامل شد برهانش واضح
و لامع گردید انتہی

پایان رساله
